



تحلیل معنایی پسوند کوچک‌ساز «-ک» در زبان فارسی براساس الگوی ژورافسکی و نظریه آمیختار مفهومی

پریا رزم‌دیده^{۱*}

ساره خیرمند^۲

محمد حسن شاهی^۳

مقاله پژوهشی

چکیده

پسوند کوچک‌ساز «-ک» یکی از رایج‌ترین پسوندهای کوچک‌ساز در زبان فارسی است. در این جستار، به منظور مذاقه در تحلیل معنایی واژگان حاوی پسوند «-ک»، داده‌ها از پیکره‌هایی مانند کافنامه (کسروی، ۱۳۳۰)، لغت‌نامه دهخدا (دهخدا، ۱۳۴۲)، پیکره زانسو (کشانی، ۱۳۷۲)، فرهنگ سخن (انوری، ۱۳۸۲) و پیکره ویکی‌پدیا (کریمی و همکاران، ۲۰۱۷) گردآوری شدند. سپس با استفاده از الگوی جهانی مقوله شعاعی کوچک‌ساز ژورافسکی (۱۹۹۶) واژه‌های مشتق در ۸ مقوله معنایی دسته‌بندی شدند و فرایندهای معنایی ایجاد و بسط استعاری آنها بر اساس نظریه آمیختار مفهومی فوکونیه و ترنر (۱۹۹۶) بررسی شد. یافته‌ها نشان داد مقوله‌ها و فرایندهای شکل‌گیری و بسط مقوله‌ها مانند استعاره، استنباط، تممیم و انتزاع لامدا تا حد زیادی مطابق الگوی جهانی کوچک‌سازها است اما ضرایب تغییر نیز همان‌طور که ژورافسکی پیش‌بینی کرده است در آن مشاهده می‌شود. همچنین با توجه به تحلیل‌های مبتنی بر مدل آمیختار مفهومی می‌توان استدلال کرد تمام فرایندهای مطرح در مدل ژورافسکی دارای انتقال بیناحوزه‌ای هستند.

کلیدواژه‌ها: کوچک‌سازی، مقوله شعاعی، چندمعنایی، مدل ژورافسکی، آمیختار مفهومی.

✉ p.razmdideh@vru.ac.ir

۱- استادیار زبان‌شناسی، گروه زبان‌شناسی و مطالعات ترجمه دانشکده ایران‌شناسی، دانشگاه ولی‌عصر (عج) رفسنجان، رفسنجان، ایران*

✉ sareh.kheirmand@gmail.com

۲- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، گروه زبان‌شناسی، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

✉ mohammadhasanshahi96@gmail.com

۳- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، گروه زبان‌شناسی و مطالعات ترجمه دانشکده ایران‌شناسی، دانشگاه ولی‌عصر (عج) رفسنجان، رفسنجان، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۶

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22084/RJHLL.2022.25382.2192

۱- مقدمه

مطالعهٔ کوچک‌سازها^۱ از قدمت طولانی برخوردار بوده و به قرن ۱۹ میلادی (کلریج^۲، ۱۸۷۵؛ لويس^۳، ۱۸۳۲) برمی‌گردد و با توجه به اهمیت شان بررسی و مطالعهٔ آنها همچنان ادامه دارد. کوچک‌سازها بخش اساسی از توصیف‌های دستوری هر زبان را تشکیل می‌دهند. آنها مقوله‌های زبانی گسترده‌ای هستند که همراه با مقوله‌های واژگانی مختلفی مانند اسم، صفت، ضمیر و فعل می‌آیند. کوچک‌سازها اغلب از نظر ساخت‌واژی (هااس^۴، ۱۹۷۲)، نحوی (مونرو^۵، ۱۹۹۸)، معنی‌شناختی یا کاربردشناختی (ژورافسکی^۶، ۱۹۹۶؛ درسلر^۷ و مرلینی‌باربارسی^۸، ۱۹۹۶) مطالعه شده‌اند. تحلیل‌های معنی‌شناختی کوچک‌سازها ابتدا با مفاهیم معنایی «کوچک» یا «کوچک در اندازه» (ژورافسکی، ۱۹۹۶) مطرح شد. صورت‌های کوچک‌ساز دارای معانی متنوعی مانند اندازهٔ کوچک، تحقیر، تحقیر، محبت و تقلید هستند که بر واژهٔ پایهٔ خود از طریق عملکردهای معنایی‌ای چون استنباط^۹، استعاره و تعمیم^{۱۰} اضافه می‌شوند. علاوه بر این، کوچک‌سازها می‌توانند دارای مفاهیم در زمانی‌ای باشند که به‌طور مستقیم مرتبط به سطح هم‌زمانی نیستند و ایجاد خطومشی مشخص بین آنها چندان کار ساده‌ای نیست.

در تحلیل‌های معنی‌شناختی، مدل ژورافسکی (۱۹۹۶) ارتباط میان مفاهیم مختلف کوچک‌سازها را بر پایهٔ نظریهٔ مقولهٔ شعاعی لیکاف^{۱۱} (۱۹۸۷) مطرح می‌کند. در مدل ژورافسکی، روابط معنایی خاص و پیوندهای موجود در شبکهٔ چندمعنایی، کاربردهای متنوع و اغلب متناقض از کوچک‌سازها را به‌صورت هم‌زمانی و هم‌زمانی الگوبندی می‌کند. به‌عبارتی، از دیدگاه ژورافسکی (۱۹۹۶)، کوچک‌سازها مقوله‌های شعاعی^{۱۲} با ساختار معنی‌شناختی پیچیده‌ای هستند که حول معنای سرنمونی^{۱۳} «کوچک» از طریق سازوکارهای مفهومی‌ای چون استعاره، استنباط و تعمیم متمرکز شده‌اند. از دیدگاه برآل^{۱۴} (۱۹۸۷) چندمعنایی سوپهٔ هم‌زمانی دگرگونی معنایی واژگانی است و می‌توان بخش‌های مختلف آن را بر اساس نوع نسبت معنایی بین معنای قدیم و جدید نشان داد. گریجیل^{۱۵} (۲۰۱۴: ۱۱۶) فرایند دگرگونی معنایی را دارای مشروط‌شدگی کاربردشناختی^{۱۶} می‌داند، به این

-
1. diminutives
 2. Coleridge
 3. Lewis
 4. Haas
 5. Munro
 6. Jurafsky
 7. Dressler
 8. Merlini Barbaresi
 9. inference
 10. generalization
 11. Lakoff
 12. radial category
 13. prototype
 14. Bréal
 15. Grygiel
 16. pragmatic conditioning

علت که هربار کاربرد زبان با مذاکره‌ای بر سر معنا همراه است و گوینده می‌تواند با نگاشت مفاهیمی (به‌منظور برداشت) منجر به خلق معنایی نوظهور برای عبارت/ واحد زبانی به‌کار رفته شود. از آنجا که بافت مشترک میان گوینده و مخاطبانش از طریق دانش قالب‌بنیان تأمین می‌شود و مخاطبان نیز، ساختاری معادل شبکه‌های آمیختار را در ذهن خود شکل می‌دهند، می‌توانند آن معنای نوظهور را برداشت کنند. همچنین با به‌کار گرفته‌شدن مکرر آن در بافت‌های مشابه، معنای جدیدی را برای آن واحد/ عبارت زبانی تثبیت کنند که در جریانی در زمانی اتفاق می‌افتد.

پیش‌بینی می‌شود سازوکارهای مفهومی شامل استعاره، استنباط، تعمیم و انتزاع لامدا^۱ برای تکامل و بسط معنای پسوند کوچک‌ساز «-ک» درون ساخت زبانی $[[N/Adj/Adv]]^{[ak]}$ که یکی از پرکاربردترین مقوله‌های کوچک‌ساز در زبان فارسی است، در هر بار کاربرد توسط گویشوران از سازوکار آمیختار مفهومی^۲ بهره می‌برد.

در تأیید فرضیه پژوهش، هدف مطالعه حاضر بررسی چندمعنایی پسوند کوچک‌ساز «-ک» براساس الگوی ژورافسکی (۱۹۹۶) است. در این راستا، با استفاده از ویژگی‌های خاص نظریه آمیختار مفهومی (فوکونیه^۳ و ترنر^۴، ۱۹۹۶) انتقال بین حوزه‌های همه فرایندهای مطرح در الگوی ژورافسکی نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در این جستار پس از مقدمه‌ای که گذشت، در بخش دوم پیشینه آثار انجام شده درباره پسوندهای کوچک‌ساز به‌ویژه پسوند «-ک» ارائه می‌شود. در بخش سوم الگوی ژورافسکی (۱۹۹۶) و نظریه آمیختار مفهومی (فوکونیه و ترنر، ۱۹۹۶) توصیف می‌شود. به تحلیل‌های پژوهش در بخش چهارم پرداخته شده است. در نهایت، نتیجه‌گیری در بخش پنجم آورده شده است.

۲- پیشینه پژوهش

وندهای کوچک‌ساز و معانی آنها از جنبه‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است. در پیشینه پیش‌رو برآنیم به معرفی آثاری بپردازیم که به‌ویژه پسوند کوچک‌ساز «-ک» را مورد پژوهش قرار داده‌اند و در برخی از این آثار، این ساختارها از دیدگاه ساخت‌واژی/ معنی‌شناختی شناسایی و واکاوی شده‌اند. در کافنامه، کسروی (۱۳۳۰) پسوند «-ک» را از شگفتی‌های زبان فارسی و دارای معنی‌های بیشماری می‌داند که به کمک آن زبان فارسی از داشتن چندین هزار کلمه بی‌نیاز شده است. وی ۱۸ معنی برای این پسوند بر شمرده است. در رواقی (۱۳۸۸) یکی از رایج‌ترین پسوندهای ۱۲ گانه فارسی، پسوند «-ک» است که دارای معانی کوچک‌بودن، تشبیه، تحقیر، بیان محبت و دلسوزی، بیان احساس خوب، اسم ابزار، تحلیل و تدریج در معنای قید، ظرافت و لطافت در معنای صفت و تعظیم است. در پژوهشی هم‌راستا با چارچوب نظری پژوهش حاضر، مقدم‌کیا و شفیع (۱۳۹۲)

1. lambda abstraction
2. conceptual blending
3. Fauconnier
4. Turner

چندمعنایی پسوند کوچک‌ساز «چه» را هم از نظر هم‌زمانی و هم در زمانی بر اساس الگوی ژورافسکی (۱۹۹۶) و اشنايدر^۱ (۲۰۰۳) تبیین کرده‌اند. یافته‌ها نشان داد بر اساس الگوی ژورافسکی (۱۹۹۶)، تمام پسوندهای کوچک‌ساز در زبان فارسی با مفاهیم معنایی بچه، کوچک و جنس مؤنث ارتباط معنایی دارند. همین‌طور پسوند «چه» دارای معنای اصلی «نوع کوچک» و معنای دیگری مانند تقلید و تحقیر است. از دیدگاه ساخت‌وازی با تکیه بر مدل اشنايدر (۲۰۰۳) نیز معیارهایی جهت تعیین اشتقاقی یا تصریفی بودن پسوند «چه» مطرح شده است. در بررسی ساخت‌وازی-معنی‌شناختی و کاربردشناختی پسوند «-ک» در زبان فارسی می‌توان به ایمانی و کسای (۲۰۱۶) اشاره کرد که بر اساس الگوی ژورافسکی (۱۹۹۶) و مقوله شاعی لیکاف (۱۹۸۷) عمل کرده‌اند. نتایج یافته‌ها نشان داد مفاهیم «بچه و کوچک» مفاهیم اصلی و سرنمونی در واژه‌های مختوم به «-ک» هستند. در پژوهش ایمانی و کسای (۲۰۱۶) تنها واژه‌های دارای پسوند «-ک» طبق الگوی ژورافسکی صرفاً دسته‌بندی شدند و برخلاف پژوهش حاضر، تحلیل و توصیفی مبتنی بر الگوی ژورافسکی (۱۹۹۶) که بیانگر علت این دسته‌بندی‌ها باشد، مشاهده نشد. همچنین در نورانی‌نیا و شریفی (۱۳۹۴)، به بررسی رده‌شناختی پسوندهایی در زبان فارسی و گویش سیستانی پرداخته شده که با اضافه شدن به اسم‌ها معنی تصغیر می‌دهند. بررسی داده‌های این پژوهش نشان داد پسوند کوچک‌ساز «-ک» در صورتی که به اسم‌های جاندار انسان افزوده شود، معنای تصغیر و تحبیب می‌دهد و چنان‌چه این پسوند به جانداران غیرانسان و بی‌جان‌ها اضافه گردد، معنای شباهت یا داشتن رنگی از آن استنباط می‌گردد. علاوه بر این برخلاف زبان فارسی، در گویش سیستانی نشان داده شد افزودن پسوند «-ک» به اسامی خاص نه تنها به معنای تصغیر و کوچک‌شمردن نیست بلکه نشانه‌ای از محبت بین والدین است. پسوند «-ک» و پسوند «-وک» در گویش مهارلویی (صیادکوه و خسروپور، ۱۳۹۶) نیز مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. در این پژوهش، پس از بیان مختصری از سیر دگرگونی این دو پسوند در گذر زمان، یافته‌های پژوهش حاکی از کارکرد فراوان آنها در واژه‌ها و اصطلاحات گویش مهارلویی است. در باب ساخت و کارکردهای مورد بررسی از پسوند «-ک» نیز می‌توان به اغراق در کوچک‌نمایی صفت، تشبیه و تقلیل در اسم صوت، تقلیل در قید مکان/ زمان، ساخت اسم از آوا، ساخت صفت از فعل اسنادی، ساخت صفت فاعلی بدون این که معنی تقلیل یابد و ساخت قید از قید و ساخت صفت از صفت اشاره کرد. در بررسی چندمعنایی پسوند «-ک»، کرمی و نساچیان (۱۳۹۶) چندمعنایی این پسوند را براساس لاینز^۲ (۱۹۹۰) مورد تحقیق قرار داده‌اند. نتایج پژوهش در تأیید چندمعنایی بودن پسوند «-ک» نشان داد این پسوند در ترکیب با پایه اسمی، صفتی، عددی، فعل امر/ اسم/ صفت، اسم حیوان، اسم اعضای بدن، نام آوا، اسم/ ماده فعلی و اسم مکرر قرار می‌گیرد و می‌تواند اسم با معانی مختلف از جمله مکان، اسم حیوان، اسم میوه/ خوراکی و اسم با بار معنایی منفی ایجاد کند. در مطالعه‌ای رده‌شناختی، کاظمی و غفوری‌صالح (۱۳۹۷) وندهای کوچک‌ساز را در زبان‌های ترکی استانبولی، فرانسه، فارسی و انگلیسی مورد بررسی و مقایسه قرار دادند. در این پژوهش میزان کاربرد و نوع این وندها در زبان‌های مذکور بررسی شده است. یکی از وندهای مورد مطالعه در این پژوهش

1. Schneider

2. Lyons

پسوند «-ک» است. یافته‌ها نشان داد از میان مفاهیم موجود در وندهای کوچک‌ساز، وندهای تحبیبی دارای بیشترین کاربرد در زبان‌های مذکور هستند.

۳- بنیان نظری پژوهش

در این بخش، ابتدا الگوی تحلیل معنایی هم‌زمانی-در زمانی ژورافسکی (۱۹۹۶) برای کوچک‌سازها بر پایه انکاره مقوله شعاعی (لیکاف، ۱۹۸۷) توصیف می‌شود و سپس به مدل آمیختار مفهومی بر اساس نظریه فوکونیه و ترنر (۱۹۹۶) پرداخته می‌شود.

۳-۱- الگوی ژورافسکی

کوچک‌سازها از جمله مقوله‌هایی هستند که ابهام معنایی قابل‌توجهی دارند. آنها محدوده معنایی هم‌زمانی غیرعادی و متناقضی دارند؛ مانند اندازه کوچک، عطوفت، تقریب^۱، تشدید، تقلید و جنسیت مؤنث. به گفته درسلر و مرلینی باربارسی (۱۹۹۲: ۲۷) حداقل در مورد زبان‌هایی که کوچک‌سازی را از طریق وندافزایی انجام می‌دهند، این وندها ویژگی‌های غیرمعمولی دارند که آنها را تبدیل به بازنمایی غیرسرمونی از ساخت‌واژه اشتقاقی می‌کند که رفتاری دوگانه دارند. به عبارتی، گاهی شبیه وندهای اشتقاقی هستند و گاهی مانند وندهای تصریفی رفتار می‌کنند. بنابراین ضرورت توضیح دقیق‌تر انگیزش معنایی این مقوله، ما را به بازسازی تاریخی معنای آن و توضیح تطور تاریخی معنای آن نیازمند می‌کند. زمانی که پای تکامل در زمانی معنا در کنار توجیه نسبت هم‌زمانی (محدوده متنوع و ظاهراً متناقض) معانی در میان باشد، نیاز به الگویی داریم که بتواند هر دو را در کنار هم پوشش دهد و به صورت بین‌زبانی نیز از پس توضیح معنی‌شناسی آغازین^۲ مقوله کوچک‌ساز بر بیاید. راه حل ژورافسکی (۱۹۹۶) برای چنین الگویی، چندمعنایی ساختاری است که بر اساس الگوی مقوله‌های شعاعی لیکاف (۱۹۸۷) تنظیم شده است.

مسئله چندمعنایی در زبان که زبان‌شناسان را با مناقشه کمبود توجیه علمی برای توضیح ارتباط معناها یکی واحد زبانی روبه‌رو می‌کرد، انگیزه اصلی لیکاف برای به‌کارگرفتن نظریه مقوله^۳ رُش^۴ (۱۹۷۵) بوده است. در مقابل دیدگاه سنتی مقوله‌بندی ارسطویی که عضویت در مقوله را بر اساس شرایط لازم و کافی می‌دانست و برای توضیح ارتباط معناها متفاوت یک مقوله نابسند بود، نظریه مقوله با مطرح کردن شعاعی‌بودن^۵ توانمندی خاصی برای توضیح ارتباط معناها مختلف داشت. در این نظریه عضویت در یک مقوله را نه براساس خصوصیتی ثابت، همه یا هیچ، بلکه مدرج می‌دانند. در این حالت، تعلق به یک مقوله را از سرمونوی‌ترین وضعیت تا حاشیه‌ای‌ترین وضعیت که خصوصیات محدودتری نسبت به حالت سرمونوی به نمایش می‌گذارد،

1. approximation
2. proto-semantics
3. Category Theory
4. Rosch
5. radiality

متغیر و هم‌پوشان با دیگر مقوله‌ها ارزیابی می‌کنند. این‌گونه ارائه فهرستی از معانی برای عناصر مبهم، نه راهی انحصاری برای چندمعنایی و نه راهی بسنده برای ذخیره اطلاعات در ذهن است. در مقابل حالت ذخیره شبکه‌ای (شبکه‌ای شعاعی از سرنمونه تا عناصر حاشیه‌ای) از واقعیت شناختی برخوردار است و اجازه انباشت حالت بیشینه اطلاعات مشترک و مرتبط بین معانی مختلف یک واحد را می‌دهد (بروگمن^۱ و لیکاف، ۲۰۰۶: ۱۰۹). در نظریه عمومی مقوله‌های شعاعی، انواع پیوندها شامل استعاره، استنباط و تعمیم هستند که به‌طور سنتی، سازوکارهای تغییر معنایی نیز در نظر گرفته می‌شوند. شباهت سازوکارهای مشخص‌کننده نوع ارتباط معانی یک واحد به‌صورت هم‌زمانی و سازوکارهای شناساننده تبار تاریخی معنی همان واحد، امکان پیوند آنها درون یک الگوی مقوله شعاعی را برای کوچک‌سازها فراهم کرده است.

برای توضیح انگیزش معانی کوچک‌سازها، الگوبندی روابط تعمیمی، استعاری و استنباطی معانی معاصر کوچک‌سازها با یکدیگر از یک‌سو و نمایش الگوی تبارشناسی تکامل و بسط در زمانی مقوله از کهن‌ترین معانی مقوله با همان سازوکارها، از دیگر سو در قالب مدل مقوله‌های شعاعی لازم است (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۳۳). توضیح تکامل در زمانی معنا درون مدل مقوله‌های شعاعی به‌صورت ضمنی یعنی سرنمونه مقوله، منشاء تاریخی معناهای مختلف هم‌زمانی نیز است. در مورد کوچک‌سازها، ژورافسکی (۱۹۹۶) اعتقاد دارد که کوچک‌سازها در اکثر زبان‌ها از واژه‌ای با معنای معناشناختی یا کاربردشناختی «بچه» نشئت گرفته‌اند. شواهد بین‌زبانی و تاریخی بسیاری نیز این مسئله را اثبات می‌کند (پترسون^۲، ۱۹۱۶؛ هسلروت^۳، ۱۹۵۷؛ ویژییتسکا^۴، ۱۹۴۸). «بچه» به‌عنوان مرکز مقوله‌های شعاعی معنای متقدم تاریخی است و مقوله‌های اطراف مسیرهای معنایی را نشان می‌دهد که کوچک‌ساز تکاملش را از آنها پیموده است (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۳۹). علاوه بر این، این الگویی جهانی است که فرگشت ریشه کوچک‌ساز در یک خانواده زبانی از زبان مادر به زبان‌های دختر را نشان می‌دهد. برای مثال، سرنمونه منشاء کوچک‌ساز در زبان‌های هندواروپایی *ko-ی هندواروپایی آغازی است که الگوی در زمان - هم‌زمانی مقوله شعاعی کوچک‌ساز بازسازی جدیدی از آن ارائه می‌دهد. از سوی دیگر، اعتقاد به تکامل معانی کوچک‌سازها از سرنمونه تاریخی «بچه» الگوی ژورافسکی (۱۹۹۶) را به مدلی مبتنی بر گرایش تک‌جهتی^۵ معنا تبدیل می‌کند که در مقابل مدل‌های انتزاع‌گرا^۶ قرار می‌گیرد. در مدل‌های مبتنی بر گرایش جهانی تک‌جهتی تغییر معنا ادعا این است که جهت تغییر معنا از معناهای عینی، خاص و اطلاع‌دهنده و به لحاظ تاریخی کهن‌تر به سوی معانی مبهم و انتزاعی است.^۷

1. Brugman

2. Peterson

3. Hasselrot

4. Wierzbicka

5. unidirectional tendency

6. abstractionist models

۷. مطالعات تک‌جهتی معنا که به دلیل محدودیت حجم پژوهش حاضر به آنها پرداخته نشده در آثار پژوهشگرانی چون اندرسون (۱۹۷۱)،

سوییتسر (۱۹۹۰)، تراگو (۱۹۸۲)، گرینبرگ (۱۹۷۸) و هاینه، کلودی و هانیمیه (۱۹۹۱) می‌توان مشاهده کرد.

ژورافسکی (۱۹۹۶) با اتخاذ فرضیه‌های تراگوت و کونیش^۱ (۱۹۹۱) و هاینه^۲، کلودی^۳ و هانمیه^۴ (۱۹۹۱)، مبتنی بر تغییر معنایی سه مرحله‌ای از سمت موقعیت خارجی^۵ به موقعیت درونی^۶، از موقعیت درونی به موقعیت متنی^۷ و از موقعیت متنی به وضعیت باور انتزاعی گوینده^۸ (تراگوت و کونیش، ۱۹۹۱) و فرایند تغییر استعاری از شخص به کیفیت (هاینه، کلودی و هانمیه، ۱۹۹۱: ۴۹) مقوله معنایی کوچک‌ساز را در گرایش تک‌جهتی تغییر از معنای منشاء «بچه» به «کوچک‌ساز» قرار می‌دهد. به عبارتی، معانی کوچک‌ساز در زمانی خاص از معانی مرکزی به سمت معانی در لبه مقوله تکامل یافته‌اند. این‌گونه پیوندها در مقوله شعاعی نشان می‌دهند که کوچک‌ساز از حوزه فیزیکی مرکزی «اندازه» به سمت حوزه‌های جنسیت، قدرت اجتماعی (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۳۹) و اندازه کوچک به انواع و نسبت (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۵۴) بسط یافته است. ژورافسکی (۱۹۹۶: ۵۴۶) دو معنی تنزیل^۹ و افزایش^{۱۰} را در ارتباط با معنای جنسیت مؤنث می‌داند. معنای افزایشی کوچک‌سازها، ریشه در معنای مؤنث دارد، زمانی که معطوف به مادر بوده است و استعاره‌های «منشأها مادر هستند» و «چیزهای مهم مادر هستند» پشتوانه شکل‌گیری این معنا بوده است. مانند ساخت معنای انگشت بزرگ پا و دست از پایه پا و دست به‌علاوه پسوند کوچک‌ساز با معنای اصلی مادر در زبان‌های تایی^{۱۱} و مالایی^{۱۲}. از طرف دیگر، در زبان‌های مختلف از جمله زبان‌های هندواروپایی مشاهده می‌شود که پسوند کوچک‌ساز برای ساخت نمونه مؤنث از نمونه مذکر استفاده می‌شد (مثلاً ۱ در واژه girl در زبان انگلیسی در واقع پسوند کوچک‌ساز بوده که ریشه در زبانه‌ای ژرمنیک دارد). پشتوانه استعاری آن، استعاره «چیزهای کوچک به‌مثابه زنان» و پایه زیستی آن، جثه کوچک‌تر زنان نسبت به مردان است. در رابطه با قدرت اجتماعی، ژورافسکی (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۴۸) یکی از کاربردهای پسوند کوچک‌ساز را برای مفهوم‌سازی اعضای حاشیه‌ای گروه می‌داند. در زبان‌هایی مانند چینی کانتونی، پسوند کوچک‌ساز برای مفهوم‌سازی گروه‌هایی از زنان که به لحاظ اجتماعی جایگاه پایین‌تری دارند به‌کار می‌رود (زن در مقابل راهبه زن یا میزبان رقص). پشتوانه استعاری این عضویت حاشیه‌ای و در حاشیه قدرت اجتماعی بودن «گروه‌های اجتماعی به‌مثابه خانواده» و «مرکزیت مقوله به‌مثابه اندازه» است. در واقع اعضای حاشیه‌ای گروه مانند اعضای کوچک‌تر خانواده هستند. در عین حال، اعضای اصلی گروه اندازه بزرگ (معنای افزایشی) و اعضای حاشیه‌ای اندازه کوچک (معنای تنزیلی) کوچک‌ساز دارند. لازم به‌ذکر است، این معانی به خاطر نبود جنسیت دستوری در زبان فارسی وجود ندارند. از طرف دیگر، از اندازه

1. König
2. Heine
3. Cloudy
4. Hunnemeyer
5. external situation
6. Internal situation
7. textual/metalinguistic situation
8. Speaker's subjective belief state
9. pejoration
10. augmentation
11. thai
12. malay

کوچک به انواع و نسبت (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۵۴) بسط یافته است. برای این تغییر می‌توان مثال فارسی آورد. دخترک به معنای دختر بچه یا دختر کوچک از معنای اندازه کوچک کوچک‌ساز ساخته شده است که این معنا در سیر تطور پسوند کوچک‌ساز قدیمی‌تر است و در فرهنگ سخن نیز، معنای تصغیر به معنای نخست معنای مدخل «دخترک» ثبت شده است. توپک مثال دیگری است در زبان فارسی که نوع را نشان می‌دهد. «توپک» نه توپ کوچک بلکه نوع خاصی از توپ است. «سیاهک» نیز نوعی بیماری قارچی است که در گیاهان پیدا می‌شود که که پایه سیاه ارجاع به رنگ آن دارد. در چنین پسوند کوچک‌ساز مشخصاً نه برای تصغیر بلکه برای نسبت کنار این پایه قرار گرفته است. سیاهک نوعی بیماری قارچی منسوب به رنگ سیاه.

ژورافسکی (۱۹۹۶) تغییر از معنای عینی بچه- کوچک وند کوچک‌ساز به معنای مختلفی چون تحبیب، تحقیر، تقریب، نوع کوچک و تقلید را براساس سازوکارهای شناختی عمومی استنباط، تعمیم و استعاره تحلیل می‌کند و در مواردی مثل تقریب بر این باور است که با سازوکارهای یاد شده قابل توضیح نیستند؛ زیرا یکی از شگفتی‌های کوچک‌سازها، کاربرد آنها برای گزاره‌های درجه دوم است که مشخصاً به آنها قابلیت انتخاب برای احتیاط‌های فرازبانی^۱ براساس منظور گوینده را می‌دهد. کاربرد گزاره درجه دوم به این معنا است که اسم‌ها، صفت‌ها یا فعل‌هایی که وند کوچک‌ساز گرفته‌اند، درجه پایین‌تر یا متفاوتی از کیفیت معمول و سرنمون خود را به نمایش می‌گذارند. مثلاً اگر از فردی پرسیده شود، چقدر مطالعه داشته‌ای و در پاسخ بگوید نگاه‌کنی کردم، اسم نگاهک درجه پایین‌تری از معنی سرنمونی فعل نگاه کردن را نشان می‌دهد. ژورافسکی (۱۹۹۶) برای توضیح این پدیده، سازوکار انتزاع لامدا را معرفی می‌کند که بر اساس تغییر بر محورهای فرضی مقدار، سطح ویژگی، اندازه، گستره زمانی و توان منظوری عمل می‌کند.

استعاره از جمله فرایندهایی است که برای تغییر معنای کوچک‌ساز به صورت تاریخی عمل کرده است. زمانی که یک معنا به یک حوزه جدید، بر اساس استعاره عمومی که بین حوزه‌های جدید و قدیمی نگاشت و فرافکنی می‌شود با استعاره سروکار داریم. فرافکنی خصوصیات خاص حوزه قدیمی را حفظ می‌کند (سویستر، ۱۹۹۰؛ هاینه، کلودی، هانمیه، ۱۹۹۱؛ به نقل از ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۴۱). فرایند دیگری که گروهی از معنای متنوع کوچک‌سازها را ایجاد می‌کند استنباط است. استنباط اولین بار در خلال بحث‌های تضمن‌های مکالمه‌ای^۲ گرایس^۳ (۱۹۵۷) مطرح شد. به این شکل که معنای تحت‌اللفظی هر ساختار عموماً از طریق متعارف‌سازی تضمن مکالمه‌ای کامل می‌شود. این تضمن به مرور زمان بیشتر و بیشتر به عنوان بخشی از معنای ساخت متعارف می‌شود. تراگوت و همکاران (۱۹۹۱) نشان دادند که این فرایند فقط محدود به تضمن مکالمه‌ای که شنونده آن را برداشت می‌کند، نیست، بلکه به هر استنباطی که شنونده بتواند برداشت کند اعمال می‌شود (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۵۳). در واقع، معنای تاریخی اولیه یک تکواژ باعث می‌شود که شنونده به صورت طبیعی

1. hedges

2. conversational implicatures

تضمن مکالمه‌ای نوعی معنای بیان نشده است که با نقض راهکار، مخاطب از طریق بافت موقعیتی یا گاهی بافت زبانی آن را برداشت می‌کند، بدون این که گوینده آن را به زبان آورده باشد.

3. Grice

استنباطی را ایجاد کند و این استنباط به مرور زمان به‌عنوان معنای تحت‌اللفظی یک تکواژ متعارف می‌شود (تراگوت و کونیش، ۱۹۹۱؛ هاینه، کلودی، هانمیه، ۱۹۹۱؛ بایی^۱ و پاگلیوکا^۲، ۱۹۹۴). مثلاً واژه «طفلك» به معنایی اطلاق می‌شود که بچه مورد ترحم و دلسوزی قرار گیرد (انوری، ۱۳۸۱: ۴۸۸۸). در واقع، این معنی از پسوند «-ک» که به مفهوم بچه- کوچک ارجاع داشته است، به مرور زمان استنباط شده است.

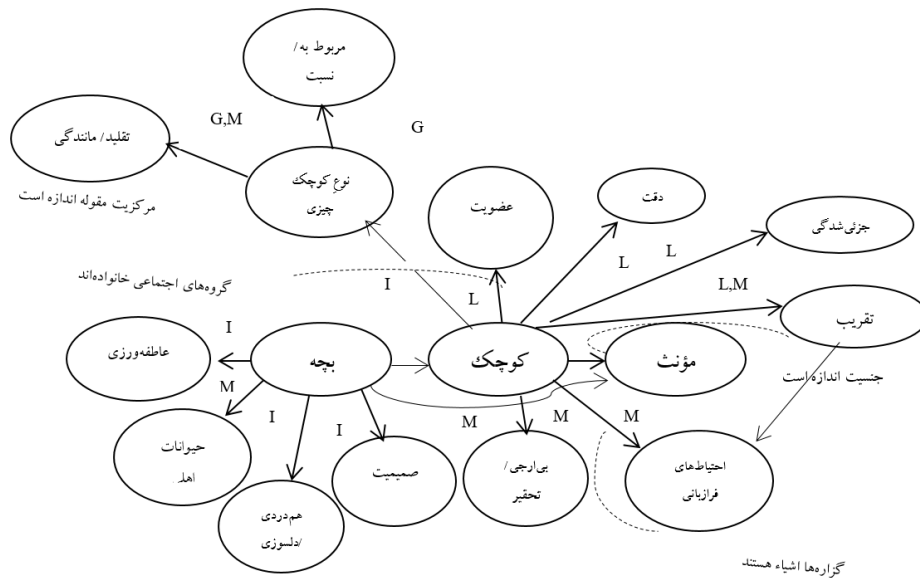
فرایند دیگری که باعث چندمعنا شدن تکواژ کوچک‌ساز می‌شود، تعمیم یا رنگ‌زدایی^۳ است. در رنگ‌زدایی، یک تکواژ بعضی ویژگی‌های خاص معنی‌اش را از دست می‌دهد و انتزاعی‌تر می‌شود. در بسیاری زبان‌ها، حالت تعمیم کوچک‌سازها معنی‌شناسی به غایت انتزاعی و مبهمی ایجاد می‌کند که می‌توان آن را «مربوط به»^۴ در نظر گرفت (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۵۵). برای مثال تکامل معنای مربوط به (یا نسبت) از نوع کوچک چیزی با فرایند تعمیم اتفاق می‌افتد. به عبارتی، لازم نیست پسوند کوچک‌ساز نوع کوچک یا نوع خاصی از چیزی با طبقه هستی‌شناختی مشابه باشد، کافی است به آن مربوط باشد. مثلاً واژه «چشمک» به معنی عمل بستن و باز کردن سریع یکی از دو چشم است (انوری، ۱۳۸۱: ۲۳۵۵). از این‌رو، چشمک به چشم کوچک یا نوع خاصی از چشم اشاره ندارد، بلکه به عملی مربوط به چشم می‌پردازد.

سازوکار جدید معرفی شده توسط ژورافسکی (۱۹۹۶) انتزاع لامدا است که تبیین‌کننده چندین معنا در نمودار مقوله‌های شعاعی کوچک‌سازها است. از جمله، تقریب و احتیاط فرازبانی، جزئی‌شدگی^۵، دقت^۶ و اختصار^۷. به‌گفته درسلر و مرلینی باربارسی (۱۹۹۶: ۱۱۷) به‌نظر می‌آید کوچک‌سازها از یک نقطه ارجاع بر روی محوری به شیوه خاصی استفاده می‌کنند. از این‌رو، در توضیح انتزاع لامدا می‌توان گفت، گاهی در زبان، گویشوران به دنبال این هستند که مفهومی را به شکلی که مقدارپذیر است، برایش مقدار کمتر، بیشتر یا نامعلوم انتخاب کنند. به‌صورتی که نسبت به مفهوم اولیه، دقیق‌تر، جزئی‌تر، مختصرتر، یا برای آن مقدار نادقیقی شود. این سازوکار در ساخت کاربردی برای احتیاط‌آمیز کردن منظور گوینده استفاده می‌شود تا جایی که تهدید کمتری نسبت به مخاطب دربرداشته باشد و به تعلیق منظور گوینده بینجامد. در این حالت انگار محوری^۸ وجود دارد که مفهوم مقدارپذیر (که می‌تواند متغیر باشد) نسبت به حالت سرنمونی خود انتخاب کرده است. مثلاً با کاربرد عبارتهایی مانند «یک‌جورایی» و «تقریباً» در پاره‌گفتی به دنبال کم‌کردن میزان قطعیت کلام خود و به عبارتی تقریب آن هستیم.

1. Bybee
2. Pagliuca
3. bleaching
4. related-to
5. partitive
6. exactness
7. briefness
8. Scale

مفاهیم زبانی بیانگر صفت و قید، در امتزاع لامدا دارای مقادیری هستند که در قالب محوری ارائه می‌شوند. این محور میزان درجه‌پذیری این مفاهیم را نشان می‌دهد. مثلاً واژه «بدک» در محور انتزاع لامدا نسبت به معنای سرنمونی خود دارای مقداری کمتر یا بیشتر است.

الگوی مقوله شعاعی در زمانی - هم‌زمانی کوچک‌ساز که از این پس با سرواژه اُمدک^۱ (الگوی مقوله شعاعی در زمانی - هم‌زمانی کوچک‌ساز) از آن یاد می‌کنیم به صورت زیر است.



شکل ۱: ساختارهای جهانی مفروض برای معنی‌شناسی کوچک‌سازها (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۴۲)

در نهایت، گریجیل (۲۰۰۴، ۲۰۱۴) استدلال می‌کند که دگرگونی معنایی حاصل متعارف کردن^۲ کاربردهای بافت-انگیخته^۳ در نتیجه ارجاع به بافت است. ارجاع به بافت در سطح مفهومی با شکل‌گیری بسته‌های مفهومی همراه است. از طرف دیگر، هر دگرگونی معنایی با شکل‌گیری معنای جدیدی همراه است که شکل‌گیری آن نیازمند انتقال بین‌حوزه‌ای است که استنباط فراخوانده جدیدی را شکل می‌دهد و نیاز به عملیات آمیختار مفهومی دارد تا معنای نوی استنباط شده را به وجود آورد. اقلام واژگانی یک حوزه معنایی، برای مثال پسوند کوچک‌ساز با معنای کوچک به حوزه معنایی دیگری که بافت و کاربرد واژه‌های پایه توسط گوینده آن

1. syntagmatic-paradigmatic radial diminutive category pattern (SYPDICAP)
2. conventionalization
3. context-induced

در توضیح مفهوم متعارف کردن کاربردهای بافت-انگیخته، گریجیل (۲۰۱۴: ۱۲۳) کاربرد معادل‌های واژه «مرد» برای مفهوم «شوهر» در زبان‌های هندوآورپایی را مثال می‌زند که در نتیجه نزدیکی بین حوزه‌های مفهومی مرد/نر و شوهر/یار مذکر شکل گرفته است. با این توضیح که این دگرگونی معنایی، زمانی شکل می‌گیرد که گویشور قالبی برای ارجاع به بافت‌های گفتار خودمانی و خانوادگی که انسان مذکر به صورت عمده نقش همسر زن را دارد، تنظیم می‌کند. در این قالب، حوزه مفهومی مرد/نر و واژه مخصوص آن به حوزه مفهومی شوهر/یار مذکر فرافکنی می‌شود. گویندگان، مخاطبان خود را به استنباط این کاربرد بافت-انگیخته که مرد به صورت ضمنی همان شوهر است فراخوانده‌اند و این فراخواندن مکرر کاربرد معنای «شوهر» برای واژه‌های معادل «مرد» را تثبیت کرده است.

را فراخوانده‌اند، فرافکنی می‌شود. از آنجا که وجهی از الگوی ژورافسکی شکل‌گیری معناهای مختلف در جریان در زمانی از معنای آغازی است، پس فرایندهای شناختی درون امدک حاوی آمیختار مفهومی در نظر گرفته شدند تا این‌گونه هم شباهت و هم تفاوت ماهیت فرایندها مشخص شود و هم سازوکار عمده‌تر مسئول انشعاب‌های معنایی بررسی شود. از طرف دیگر، اونگرر^۱ (۲۰۰۷: ۶۵۶) معتقد است بیشتر فرایندهای واژه‌سازی شامل نوعی ترکیب یا تمزیج^۲ معنایی هستند و این مسئله آنها را برای تحلیلی در چارچوب آمیختار مفهومی مناسب می‌کند. یکی از فرایندهای واژه‌سازی که به‌صورت خاص حاصل نوعی تمزیج مفهومی معرفی می‌شود، کوچک‌سازی است که موجه گسترده‌گی کاربرد و تنوع معنایی آن است (اونگرر، ۲۰۰۷: ۶۶۰). در ادامه به توضیح نظریه آمیختار مفهومی می‌پردازیم.

۳-۲- نظریه آمیختار مفهومی

نظریه آمیختار مفهومی، نسخه تکامل‌یافته نظریه فضاهای ذهنی^۳ است. فضاهای ذهنی (فوکونیه، ۱۹۹۴) نظریه‌ای است که در پی توضیح پدیده ارجاع در زبان است. اما از آنجا که بخشی از واحد زبانی که زبانوران به آن ارجاع می‌دهند همواره دارای معنایی بیش از جمع جبری اجزا است، احتیاج به نظریه‌ای بوده که بتواند جنبه‌های نوظهور معنا را توضیح دهد. در همین راستا، فوکونیه و ترنر (۱۹۹۶) با همگر کردن جنبه‌هایی از استعاره مفهومی با فضاهای ذهنی، به علت این‌که تولید معنای برخاسته از جمع جبری اجزا در بسیاری مواقع با نگاهت‌های استعاری بین دو حوزه همراه است، نظریه آمیختار مفهومی را به‌وجود آوردند (ایوانز^۴ و گرین^۵، ۲۰۰۶: ۴۰۲). از منظر آمیختار مفهومی، زمانی که واحدی زبانی را به‌صورت برخاسته تولید می‌کنیم، هم‌زمان بسته‌های مفهومی کوچکی در ذهن ما شکل می‌گیرند که واحد زبانی تولید شده به این فضاها یا بسته‌های مفهومی ارجاع می‌دهد. اما در همان زمان، بسیاری از واحدهای زبانی معانی افزونی دارند که تحت تأثیر سازوکارهایی مانند استعاره و ایجاد نگاهت‌های استعاری شکل گرفته‌اند. بنابراین این فضاها یا بسته‌های مفهومی باید سازوکاری برای ادغام یا آمیختار مفهومی داشته باشند که منطق معنای بیشینه را توضیح می‌دهد. دسته‌ای از عبارات و پدیده‌های زبانی سرنخ‌هایی فراهم می‌کنند که آن عبارت زبانی معرف شکل‌گیری فضا و انواع آن در ذهن است. استعاره و بسط مقوله از انواع این سرنخ‌ها هستند که از آنها به‌عنوان فضا ساز^۶ یاد می‌شود. در ساده‌ترین حالت، نمای آمیختار مفهومی به‌صورت چهار فضایی خواهد بود (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۴۶). به‌مانند استعاره، دو فضا (حوزه) به‌عنوان فضاهای درون‌دادی^۷ (۱) و (۲) وجود خواهد داشت که میان حوزه‌های مفهومی یا عناصر آنها نگاشتی از نوع استعاری برقرار می‌شود که اتصال آنها با خطوط

1. Ungerer
2. fusion
3. mental spaces
4. Evans
5. Green
6. space builder
7. input space

ممتد مشخص می‌گردد. در بالای این دو فضا، فضایی به‌عنوان فضای عام^۱ وجود دارد که مسئول تأمین اشتراکات دو فضا و عناصر موجود در آنها است. به‌عبارتی، فضای عام ساختاری انتزاعی است که به گفته فوکونیه و ترنر (۲۰۰۲: ۴۷) در هر لحظه ساخت شبکه، ساختار مشترک بین درون‌دادها در فضای عام را ضبط می‌کند. اتصالات و نگاشت‌های فضای عام به دو فضای درون‌دادی با خط‌چین نمایش داده می‌شود. در نهایت، فضای چهارم که از دو فضای درون‌دادی نگاشت می‌گیرد فضای آمیخته^۲ است و در همین فضا است که معنای نوظهور حاصل می‌شود. حالت اتصالات و نگاشت‌هایی که بین چهار فضا وجود دارد به این معنا است که اولین فضا نیز به چهارمین متصل است. فضای آمیخته از فضای عام هم ساختار عام دریافت می‌کند. ایجاد ساختار نوظهور در فضای چهارم تحت فرایندهای تلفیق^۳، تکمیل^۴ و توسیع^۵ می‌شود. برای شکل‌گیری معنای نوظهور، ابتدا عناصری از دو فضای درون‌دادی تلفیق می‌شوند. آمیزه^۶ می‌تواند برای خلق روابطی که درون‌دادها وجود ندارند، عناصری از این فضاها را با هم تلفیق کند. در مرحله بعد، تکمیل اتفاق می‌افتد، به این معنی که ساختار مرتبط با دانش پس‌زمینه^۷ که با عناصر موجود در فضاهای درون‌دادی تداعی می‌شود، در آمیزه به‌کارگرفته می‌شود. هر کدام از فضاهای درون‌دادی در زمان عملیات آمیختار مفهومی به ساختارهایی متصل هستند که ساختارهای مفهومی لازم برای آنها را تأمین می‌کنند. این ساختارها می‌توانند از انواع پیش‌رو باشند؛ طرح‌واره‌های تصویری^۸ یا عصاره ساده شده تجربیات جسمی شده مکرر انسان با محیط فیزیکی‌اش در قالب تصاویر طرح‌واره‌ای آرمانی شده، قالب‌های مفهومی یا ساختارهای دانش پایانه‌باز آرمانی شده حاصل از تجربیات مکرر روزمره دسته اول یا دسته دوم، انواع بافت مانند بافت موقعیتی که بازنمایی شرایط ذهنی‌ای است که رخدادی گفتمانی در آن اتفاق افتاده است و بافت زبانی^۹ که بازنمایی گزاره‌هایی است که قبلاً در گفتمان ظاهر شده‌اند. تمامی اطلاعات و بازنمایی‌های یاد شده را می‌توان در چارچوب دانش قالب‌بنیان خلاصه کرد. زیرا قالب‌ها ساختارهایی پایانه‌بازند و دانشی که فراهم می‌کنند به صورت هم‌زمان می‌تواند حاوی اطلاعات طرح‌واره‌ای - تصویری و اطلاعات بافتی زبانی یا موقعیتی باشد. ساختار دانش قالب‌بنیان می‌تواند هر بار تعدیل شود و بازنمایی‌های ذهنی و گزاره‌ای را شامل شود و آنها را در اختیار گویندگان بگذارد. همین دانش، شکل اطلاعات در مرحله تکمیل را کامل می‌کند.

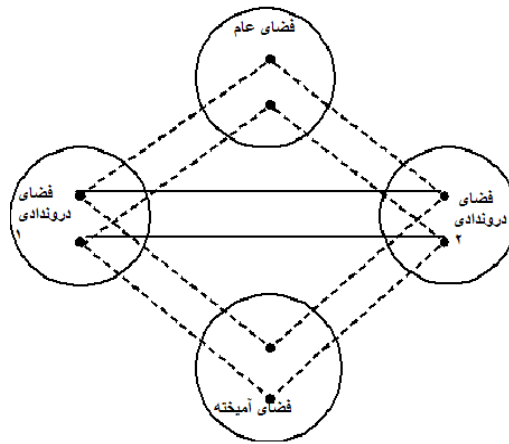
اولین مسئله در مورد آمیختار مفهومی، که ربط آن را به توضیح بسط و دگرگونی معنایی نشان می‌دهد، گزینه‌بودن نگاشت عناصر به فضای آمیخته است. یعنی گویشوران در هر بار کاربرد زبان می‌توانند بر اساس نیت‌های بلاغی و ارتباطی خود، عناصری را که می‌خواهند، به فضای چهارم نگاشت کنند. به همین دلیل

1. generic space
2. blended space
3. composition
4. completion
5. elaboration
6. blend
7. background knowledge
8. image schema
9. co-text

فوکونیه (۲۰۰۱: ۲۴۹۷) خاطر نشان می‌کند که فضاهای درون‌دادی از طریق نگاشت‌ها متصل باقی می‌مانند. بنابراین استنباط‌های خاصی می‌توانند در فضاهای درون‌دادی از موقعیت‌های تصویری در فضای آمیخته محاسبه شوند. گویشوران برای تمام این فرایندها نیازمند ارجاع به دانش قالب‌بنیان، نگاشت‌های استعاری برای انتقال و تطبیق و گزینش عناصر براساس نیت‌های ارتباطی و بلاغی گوینده هستند. بنابراین، اگر فارسی‌زبانی در زمانی پسوند کوچک‌ساز را کنار پایه رایجی به کار برده باشد، قالب مربوط به مقوله خاصی از معنای کوچک‌سازی را که قبلاً تثبیت شده است فعال کرده است. اما گویندگان با کاربرد کوچک‌ساز در کنار مجموعه پایه/ پایه‌های (جدیدی) درون بافت خاصی، عناصر خاصی را هم از قالب جدید یا نمودهای تازه توجه‌شده‌ای از قالب قبلی (مربوط به پایه‌های جدید) را به فضای آمیخته نگاشت می‌کند و مقوله جدیدی برای معنای کوچک‌ساز شکل می‌دهد. به‌عنوان مثال، واژه «دخترک» در فرهنگ سخن (انوری، ۱۳۸۲: ۳۰۱۵) با سه معنی به کار رفته است: ۱. دختر بچه، ۲. تحیب، ۳. تحقیر و توهین. معنی اول همان معنی مرکزی و سرنمونی پسوند کوچک‌ساز «-ک» به همراه پایه «دختر» است. معنی دوم، با استفاده از فرایند استنباط در بافت خاصی از معنی سرنمونی شکل گرفته و به مرور زمان تثبیت شده است. معنی سوم نیز، با استفاده از فرایند استعاره، بسطی از معنی کوچک است. ضمناً معنی کوچک خود در ارتباط با معنی بچه است و در الگوی ژورافسکی (۱۹۹۶) از معنی بچه بسط پیدا کرده است.

انواع فرایندهای استنباط، تعمیم و انتزاع لامدا، همگی شامل نگاشت‌های استعاری‌اند و با استعاره وجه اشتراک دارند. برای همه آنها باید حداقل دو فضای درون‌دادی وجود داشته باشد و عناصری از حوزه‌ای به حوزه دیگر منتقل شود یا نشود. اما یکی از وجوه تمایز آنها با استعاره، نوع ساختار تأمین‌کننده فضاهای درون‌دادی است. در مورد استعاره علاوه بر وجود قالب‌ها و طرح‌واره‌ها و دانش پس‌زمینه، استعاره‌های پایه‌ای نیز از طریق قالب‌ها به فضاهای درون‌دادی نگاشت می‌شوند. در مورد انتزاع لامدا نیز وجود برداشت مبتنی بر جای‌گیری مقیاسی کمی در قالب مفهومی، اثرگذار است. در مورد استنباط لزوم نبودن استعاره‌های پایه در ساختار مفهومی و در مورد تعمیم البته نوع شبکه ادغام تفاوت ایجاد می‌کند. فوکونیه (۲۰۰۱: ۲۴۹۸) انواعی برای شبکه‌های ادغام ذکر می‌کند که ساده^۱، آینه‌ای^۲ و تک‌حوزه‌ای^۳ از جمله آنها هستند. در شبکه‌های ادغام ساده، یک فضای درون‌دادی شامل قالب و دیگری حاوی عناصر خاص است. در نوع ادغام آینه‌ای قالب‌های سازمان‌دهنده را همه فضاهای شبکه به‌اشتراک می‌گذارند و در نوع تک‌حوزه‌ای قالب‌های سازمان‌دهنده درون‌دادها متفاوت هستند و آمیزه وارث یکی از قالب‌ها است. برای مثال فرایندهای معنایی استعاره و استنباط دارای شبکه ادغام آینه‌ای و فرایند تعمیم شبکه ادغام تک‌حوزه‌ای دارد.

-
1. simplex
 2. mirror
 3. single-space



شکل ۲: نمودار چهارفضایی شبکه آمیختار مفهومی (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲: ۴۶)

۴- روش تحقیق

در جمع‌آوری پیکره‌بنیاد داده‌های پژوهش، تعداد ۲۵۰ واژه با پسوند «-ک» از کاف‌نامه (کسروی، ۱۳۳۰)، لغت‌نامه دهخدا (دهخدا، ۱۳۴۲)، پیکره زانسو (کشانی، ۱۳۷۲)، فرهنگ سخن (انوری، ۱۳۸۲)، پیکره موازی انگلیسی - فارسی مستخرج از ویکی‌پدیا (کریمی و همکاران، ۲۰۱۷)، فرهنگ واژه‌یاب برخط فارسی^۱ گردآوری شد. سپس با استفاده از الگوی تحلیل معنایی هم‌زمانی - در زمانی ژورافسکی (۱۹۹۶)، داده‌های مورد بررسی براساس مقوله‌های معنایی و فرایند شناختی شکل‌دهنده مقوله معنایی دسته‌بندی شدند. به‌منظور حصول اطمینان از معنای دقیق هر واژه، معنای تمامی داده‌های مورد بررسی در لغت‌نامه دهخدا (دهخدا، ۱۳۴۲) و فرهنگ سخن (انوری، ۱۳۸۲) مجدداً بررسی شدند. سپس به‌منظور وارد شدن دقیق‌تر به تبیین فرایندهای به‌کار گرفته شده در مدل ژورافسکی (۱۹۹۶)، از مدل آمیختار مفهومی فوکونیه و ترنر (۱۹۹۶) به‌عنوان سازوکار شناختی فراگیر که می‌تواند عملکرد فرایندهای مختلف معنایی مانند استعاره، استنباط، تعمیم و انتزاع لامدا را در سطح مفهومی نشان دهد، نیز استفاده شده است.

۵- تحلیل داده‌ها

در این بخش، بر اساس الگوی ژورافسکی (۱۹۹۶) انواع دسته‌های معنایی شامل تحقیر، تقلید، عطف، دلسوزی و صمیمیت، نوع کوچک، نسبت/مربوط به بر اساس سازوکارهای معنایی استعاره، استنباط، تعمیم و انتزاع لامدا آن‌گونه که در شبکه‌های آمیختار مفهومی (فوکونیه و ترنر، ۱۹۹۶) ایجاد می‌شوند، تحلیل می‌شود.

1. <https://www.farsilookup.com>

۵-۱- معانی پیش‌بینی‌شده در مدل ژورافسکی با فرایند استعاره

مقوله‌های معنایی تحقیر، تقلید (مانندگی)، تقریب / احتیاط فرازبانی مواردی هستند که با فرایند استعاره شکل می‌گیرند. البته می‌توان فرایندهای دخیل در تقریب و تقلید را به‌ترتیب تعمیم و انتزاع لامدا نیز در نظر گرفت. زمانی استعاره باعث شکل‌گیری مقوله‌ای معنایی می‌شود که استعاره پایه‌ای را بتوان به‌عنوان منبع ساختار مفهومی و فضاهای درون‌دادی و شبکه‌های آمیختار شناسایی کرد. نزد گرادی^۱ (۱۹۹۷ الف)، استعاره‌های پایه، با هدف ارزش‌گذاری‌ها بر حوزه‌هایی است که با وجود بنیادی بودن در تجربه‌های انسانی، در سطح پایین‌تری از ناخودآگاه قرار دارند. این حوزه‌ها، در مقام حوزه‌های مقصدی قرار می‌گیرند که با دارا بودن محتوایی انگیزشی، نگاشت‌هایی را از مفاهیمی در مقام حوزه مبدأ دریافت می‌کنند که بیشتر در دسترس ناخودآگاهند و دارای محتوایی تصویری و مربوط به تجربه‌های حرکتی هستند. تمام استعاره‌های پایه مقوله‌های تحقیر و تقلید دارای حوزه‌های مقصد منطبق با توصیف گرادی (۱۹۹۷ الف) هستند که حوزه‌هایی مانند شیء و کوچک‌بودن به‌عنوان حوزه‌های مبدأ به آنها فرافکنی شده‌اند. شبکه آمیختار مفهومی در این حالت از نوع آینه‌ای است که استعاره پایه تأمین‌کننده ساختار مفهومی آن به هر دو فضای درون‌دادی نگاشت می‌شود و ضامن نگاشت‌های استعاری بین فضاهای درون‌دادی است. در نهایت با عملکرد فرایندهای مخصوص شبکه آمیختار، هر کدام از مقوله‌های یاد شده، حاصل شده و سپس در جریانی در زمانی تثبیت شده‌اند.

۵-۱-۱- تحقیر

مفهوم تحقیر یا به تعبیری بی‌ارجی یکی از مفاهیمی است که با فرایند استعاره از مفهوم مرکزی اولیه و سرنمونی «کوچک» ساخته می‌شود. از جمله نمونه‌های آن عبارتند از: مردک، زنک، شیخک، گروهک، دخترک، پسرک، کیزک، عیبک، ماس ماسک، دزدک، کچلک، چیزک، دلخوشکنک و ملخک.

طبق پیش‌بینی ژورافسکی (۱۹۹۶) برای تکامل معنایی *ko-ی هندواروپایی آغازی نیز تحقیر/بی‌ارجی یکی از معانی‌ای است که در این زبان‌ها از معنایی معادل کوچک/ بیجه تکامل یافته است.^۲ رابطه استعاری به

1. Grady

۲. در فارسی باستان، پسوند ka- وجود داشته‌است که به بن‌های اسمی و فعلی متصل می‌شده‌است که به دو شکل -ika -aka- نمود می‌یافته‌است (ابولقاسمی، ۱۳۸۹: ۳۴۵). این پسوند تنها ریشه کوچک‌ساز امروزی -ak- نیست بلکه معنای متعددی داشته‌است و -e پایانی واژه‌هایی مانند سبزه و زرده نیز، بازمانده آن هستند. هر چند کنت (۱۳۸۴: ۱۸۸) دقیقاً به معانی آن اشاره نکرده‌است و تنها به مثال‌ها و معانی آنها اکتفا کرده‌است اما صراحتاً یکی از کاربردهای این پسوند صورت کوچک و خودمانی (hypocoristic) اسامی مرکب نام برده‌است که همسو با تشخیص‌های ژورافسکی و دیگران از قدیمی‌ترین معانی کوچک‌ساز در زبان‌های هندواروپایی است. در گروهی از زبان‌های هندواروپایی (شامل لاتین، گالی، پروسی و گوتی) شواهد نشان داده‌است که پسوند خودمانی‌ساز راه خود را به سمت کوچک‌سازی یافته‌است. تمامی شواهد بررسی شده در زبان‌های هندواروپایی نشانگر بوده که پسوند کوچک‌ساز برای نام‌گذاری (onomastic) یا ساخت اسم خودمانی بوده‌است. ژورافسکی به این نتیجه رسیده‌است که منشأ کوچک‌ساز، ساخت‌واژه‌ای با معنای بیجه است. این معنا به دو شکل ممکن شده‌است. اولاً در بعضی زبان‌ها به لحاظ واژگانی معنای بیجه داشته‌است و ثانیاً مانند بسیاری از زبان‌های هندواروپایی با معنای اسمی و خودمانی به‌صورت کاربردشناختی با مفهوم بیجه در ارتباط بوده‌است. در فارسی باستان ظاهراً پسوند ka- منشأ چند کاربرد از جمله معرفگی، پدرنامی و نام‌گذاری (patronymy) (صادقی، ۱۳۹۷: ۱۳۹۸ الف و ب؛ ۱۳۹۹ الف و ب)، نسبت (موارد

شکل نگاشت استعاری از حوزه مبدأ «کوچک» به حوزه مقصد «چیزهای بی‌اهمیت» است.^۱ بنابراین این استعاره پایه تأمین‌کننده ساختار شبکه آمیختار مفهومی در زمانی بوده است که کاربران زبان فارسی برای اولین بار می‌خواستند با پسوند «-ک» برای تحقیر یا به نشانه بی‌ارجی به موجودیتی ارجاع دهند. در نتیجه معانی تحقیر/بی‌ارجی حاصل آمیختار مفهومی دو حوزه یاد شده درون فضای آمیخته بوده است. زمینه^۲ بودن نیز اشتراکی است که از طریق فضای عام برای دو حوزه درون‌دادی فراهم می‌شود. گزینش گوینده محور مفاهیمی مانند محقر بودن و بی‌ارزش بودن که به همراه قالب مفهومی بی‌اهمیت بودن که پیش‌تر با گرفتن نگاشت از حوزه کوچکی مفهومش برای کاربران برجسته شده و در دسترس قرار گرفته است به فضای آمیخته نگاشت می‌شود. سپس طی فرایندهای تلفیق و تکمیل و توسعه در فضای آمیخته، معنی نوظهور تحقیر و بی‌ارجی را حاصل می‌کند. ابتدا معنای کوچک بودن باید با بی‌اهمیت بودن پیش‌تر ویژگی‌هایشان به کمک فضای عام باهم تطبیق یافته‌اند، تلفیق شود تا به شکل یک عنصر واحد درون فضای آمیخته ظاهر شوند، حاصل این تلفیق «کوچک بی‌اهمیت» است. اما این پایان کار مفهومی نیست و معنای پیدایشی شکل نمی‌گیرد تا زمانی که دانش قالب‌بنیان مربوط به دو فضا، از طریق اتصالات موجود به شکلی مکرر بازخوانی نشوند زمانی که چیزی کوچک بی‌اهمیت است، بازخوانی مکرر بی‌اهمیت به مرور مفهوم بی‌ارجی را حاصل می‌کند زیرا چیزی که بی‌اهمیت است مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد و بی‌ارجی/تحقیر معنای نوظهوری خواهد بود که با تکمیل کار مفهومی حاصل خواهد شد. در گذر زمان با هربار بازخوانی آن برای بعضی کلمات مشتق از «-ک» این معنی تثبیت شده است. مثلاً در بیت «ز ری مردک شوم را بازخوان / ورا مرد بی‌کیش و بدساز دان» (شاهنامه) به نظر این تحول به معنای تحقیر در زبان فارسی تثبیت شده و در دوره معاصر واژه‌ای مانند گروهک با این معنای پسوند ساخته شده است. نشانه تأخر آن نسبت به واژه‌ای مثل مردک این است که این واژه در فرهنگ دهخدا (۱۳۴۲) ثبت نشده و در فرهنگ معین (۱۳۵۱) که زمانی پس‌تر از فرهنگ دهخدا (۱۳۴۲) گردآوری شده ثبت شده و جزء واژه‌های مصوب فرهنگستان نیز است. شبکه آمیختار معنای نوظهور تثبیت شده تحقیر/بی‌ارجی را می‌توان به صورت زیر نشان داد:^۳

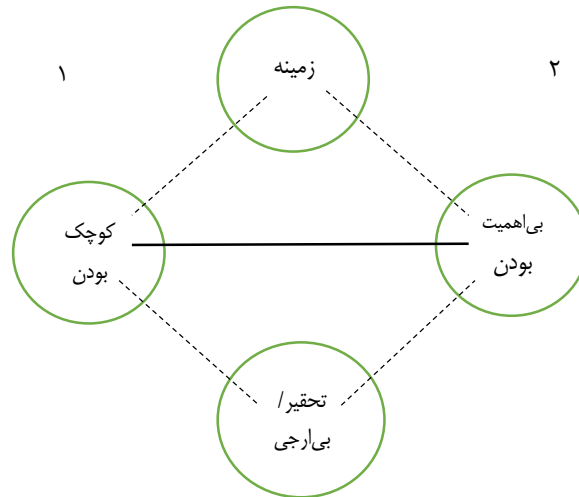
تکاملش به شکل e- و a- در واژه‌هایی مثل سبزه، زرده، سفیده و ... و کوچک‌سازی بوده است. به نظر می‌آید همسو با دیگر زبان‌های هندواروپایی، یکی از قدیمی‌ترین کاربردها یعنی نام‌های خودمانی، با نسبت کاربردشناختی با مفهوم بچه طبق استدلال ژورافسکی (۱۹۹۶) و همکاران (ولک (۱۹۷۸)، ویژیتسکا (۱۹۸۴))، منشأ مفهوم کوچک‌ساز و تکامل آن به شکل پسوند -ak باشد.

۱. در این پژوهش آمیختار صوری جزء پایه و پسوند کوچک‌ساز مدنظر نبوده است. چرا که آمیختار صوری نیز می‌تواند بررسی شود. با توجه به تحلیل معنایی آمیختار مفهومی است که معنای عمومی یک گروه از واژه‌ها مانند تحقیر در نظر گرفته شده است. این که چگونه این معنا از معنای حوزه قدیمی‌تر کوچکی شکل گرفته است.

2. ground

بخش برجسته در صحنه را نما و بقیه آن را زمینه در نظر می‌گیرند.

۳. در این شکل، دایره‌های (۱) و (۲) به ترتیب، فضاهای درون‌دادی (۱) و (۲) هستند که مطابق حوزه‌های مبدأ و مقصد می‌باشند. دایره سمت بالا فضای عام و دایره سمت پایین فضای آمیخته است.



شکل ۳: شبکه آمیختار مفهومی مقوله تحقیر/ بی‌ارجی

۵-۱-۲- تقلید (ماندگی)

در معنای تقلید، مشابهتی میان کیفیت‌های خاصی از یک شیء یا موجودیت دیگر که واژه پایه کلمه مشتق مورد نظر است، برقرار می‌شود. به گونه‌ای که گاهی مصداق واژه مشتق را می‌توان تقلید آن مصداق از واژه پایه دانست. واژه‌های این دسته در فارسی پربسامدترین گروه (حدود ۷۰ واژه از پیکره ۲۵۰ واژه‌ای مورد بررسی) را تشکیل می‌دهند، از جمله؛ شیطانک، اسبک، مگسک، زنبورک، پرک، برفک، خیارک، مخملک، سیخک، سنگگ، خروسک، ناخنک، قاشقک، زیرزیرک، سبک، قوزک، جیرجیرک، بادکنک، کفشک، گزک و کمانک. در جدول (۱)، معنی قاموسی و انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» در نمونه‌های فوق آورده شده است.

جدول ۱: معنی قاموسی و انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» با معنای مرکزی «تقلید»

| واژه | معنی قاموسی ^۱ | انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» |
|--------|---|---|
| شیطانک | معنی سوم: مجسمه یا صورتکی که شبیه شیطان تصور می‌شود (انوری، ۱۳۸۲: ۴۶۵۷) | در اینجا معنی شیطانک بیانگر تقلیدی از مرجع اسم پایه (شیطان) است. مثلاً با همان حلو شیطانکی ساخت (جمال‌زاده) |
| اسبک | قطعه‌الاکلنگی واسط میل سوپ‌پاپ و سوپ‌پاپ موتور. انگشتی (انوری، ۱۳۸۲: ۳۵۴) | معنی اسبک بیانگر تقلیدی از حرکات مرجع اسم پایه (اسب) است. |
| مگسک | ۲. زائده کوچکی در سر لوله تفنگ یا مسلسل که با روزنه دید و هدف در یک امتداد قرار می‌گیرد و برای دقت در نشانه‌گیری به کار می‌رود. (انوری، ۱۳۸۲: ۷۳۰۷) | زائده کوچکی در سر لوله تفنگ یا مسلسل شبیه مگس است. نگاهش را فرو کرد توی لوله تنگ مگسک و ماشه را با خشم کشید (گلاب‌دره‌ای) |
| زنبورک | ۱. وسیله‌ای در ساعت که چرخ‌دنده‌ها را به حرکت در می‌آورد. ۲. ساز کوچک فلزی به شکل منقار که بین لب‌ها قرار می‌گیرد و با زخمه انگشت بر فتر میان آن، ملودی‌های ساده با صدای ضعیف تولید می‌شود. (انوری، ۱۳۸۲: ۳۸۸۱) | معنی اول زنبورک بیانگر شباهت با مرجع اسم پایه (زنبور) است. معنی دوم نیز به صدایی شبیه به زنبور در آلت موسیقی دلالت دارد. |
| پرک | ۳. نوک پهن و نازک بعضی از قسمت‌های بدن؛ پره؛ لبه. (انوری، ۱۳۸۲: ۱۳۳۴) | معنی سوم واژه پرک بیانگر شباهت به شکل ظاهر مرجع اسم پایه (پر) دارد. وقتی که حرف می‌زد پرک‌های بینی‌اش می‌لرزید (هدایت) |
| خیارک | ضایعه برجسته ناشی از تورم و التهاب گره‌های لنفاوی به‌ویژه در زیر بغل و کشاله ران که بر اثر بیماری‌هایی مانند طاعون، سفلیس، سوزاک و سل ایجاد می‌شود. (انوری، ۱۳۸۲: ۲۹۲۱) | مرجع خیارک بیانگر ضایعه‌ای است دارای برجستگی شبیه به خیار است. |
| برفک | ۱. ذره‌های یخی که در بر اثر ورود بخار آب به داخل یخچال در جداره جایی تشکیل می‌شوند. (انوری، ۱۳۸۲: ۹۱۷) | شبیه به دانه‌های برف |
| مخملک | بیماری عفونی حاد ناشی از باکتری استرپتوکوک که معمولاً در کودکی بروز می‌کند و با تب، گلودرد، تندی نبض و جوش‌های چرکی قرمز رنگ همراه است (انوری، ۱۳۸۲: ۶۸۰۲) | بدن بیمار در نتیجه جوش‌های چرکی قرمز رنگ حاصل از بیماری مخملک، مانند مخمل می‌شود. اگر مخملک می‌گرفت، خنکی‌اش می‌دادند لای مخمل قرمزش می‌خوابانند (شهری) |
| سیخک | ۳. عضوی سیخ‌مانند که در محل قاپ در وسط پای بعضی از پرندگان رشد می‌کند. (انوری، ۱۳۸۲: ۴۳۵۹) | مانند سیخ |
| سنگک | ۳. تگرگ (انوری، ۱۳۸۲: ۴۲۷۹) | دانه‌های تگرگ شبیه سنگ هستند. |

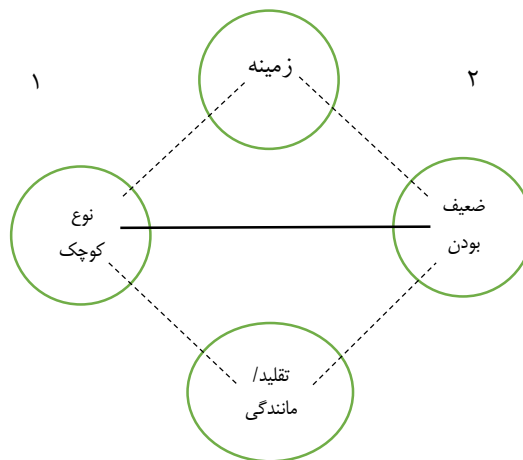
۱. در ذکر معنای واژه‌ها، به آن معنایی اشاره شده که مرتبط با انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» است.

| | | |
|---|--|---------|
| ویحک ای ابر بر گنه کاران، سنگک و برف باری و باران (عنصری) | | |
| صدای بیمار دارای خروسک مانند صدای خروس می‌شود. | بیماری التهابی حنجره که باعث سرفه و تغییر صدای بیمار می‌شود. (انوری، ۱۳۸۲: ۲۷۴۰) | خروسک |
| هر دو معنی از جهتی شباهت ظاهری با ناخن دارد. | ۱. توده غیرطبیعی ناشی از رویش بافت اضافی و مثلثی شکل از منتحمة چشم در کنار قرنیه. ۲. گیاه اطیرالملک (انوری، ۱۳۸۲: ۷۶۱۷) | ناخنک |
| معانی دوم و سوم واژه قاشقک شباهت ظاهری به معنی مرجع واژه پایه (قاشق) دارند. | ۲. گروهی از گیاهان علفی چندساله از خانواده نعناع با برگ‌هایی که شبیه سر قاشق است. ۳. وسیله کوچک موسیقی شامل دو جفت کاسه کوچک کم‌عمق از چوب سخت که به وسیله نوار به یکدیگر متصل هستند، نوار بر سر انگشتان شست آویزان می‌شوند و به کمک کف دست و سایر انگشتان، کاسه‌ها به هم برخورد کرده ایجاد ریتم می‌کند. (انوری، ۱۳۸۲: ۵۴۴۹) | قاشقک |
| میان جهات جغرافیایی مختلف، جهت زیر/ روبه پایین ↓ مجازی از مخفی و پنهانی بودن است. از این‌رو، مرجع قید زیربرکی تقلیدی از حالت مجاز زیر دارد. | (مجاز) زیربرکی (انوری، ۱۳۸۲: ۳۹۳۵) | زیربریک |
| شبیه به قوز | هر یک از دو برجستگی در سمت داخلی و خارجی مفصل مچ پا که در حقیقت انتهای پایینی استخوان‌های ساقی پاست. (انوری، ۱۳۸۲: ۵۶۰۴) | قوزک |
| صدای شبیه به صدای جبرجیر | حشره‌ای با دوجفت بال که جنس نر آن با اندام خاصی که در زیر شکم دارد، صدای بلندی تولید می‌کند. (انوری، ۱۳۸۲: ۲۲۴۷) | جبرجیرک |
| شبیه به کفش | ۱. قطعه هلالی شکل که لت ترمز را روی آن پرچ می‌کنند. (انوری، ۱۳۸۲: ۵۸۵۷) | کفشک |
| شبیه به مزه گز | ۳. آنچه شراب‌خوران برای تغییر ذائقه می‌خورند. (انوری، ۱۳۸۲: ۶۱۷۴) | گزک |
| شبیه به کمان | پرانتر (فرهنگ واژه‌های سره رازی، ۱۳۶۶) | کمانک |

تقلید می‌تواند بر اساس تعمیم یا استعاره باشد. اگر فرایند استعاره را مینا در نظر بگیریم به این صورت خواهد بود که چون در امدک مقوله تقلید از مقوله نوع کوچک یا نوع خاص تکامل یافته است پس حوزه مبدئی خواهد بود که با نداشت به حوزه مقصد «نمونه ضعیف»، معنای نوظهور تقلید و ماندگی را حاصل کرده است.

استعاره پایه در حاشیه کوچک است می‌باشد. این استعاره، با تأمین ساختار مفهومی برای دو فضای درون‌دادی «نوع کوچک‌بودن» و «نمونه ضعیف بودن»، امکان نگاشت استعاری در فضاهای آمیختاری را که از نوع آیینی‌ای است، فراهم می‌کند. ضعیف‌بودن مفهومی بوده است که با نگاشت نوع کوچک‌بودن برجسته شده و در دسترس کاربران فارسی قرار گرفته است. با انجام نگاشت گزینشی گویسوران که به صورت فعال در رابطه با قالب‌های ضعیف و کوچک از طریق فضاهای درون‌دادی بوده است، معنای تقلید به این شکل که نمونه ضعیف حاشیه‌ای است به فضای آمیخته نگاشت می‌شود. با انجام تلفیق دو حوزه، تکمیل اطلاعات از قالب‌های یادشده که به شکل دانش قالب‌بنیان در دسترس کاربران زبان بوده در همین نقطه معنای تداعی‌پذیر تقلید و ماندگی را به فضای آمیخته آورده است. سپس با فرایند توسعه که براساس منطق نوظهور است معنای تقلید و ماندگی ایجاد و برداشت می‌شود؛ معنایی که به مرور زمان برای دسته‌ای از واژه‌های مشتق از پسوند «-ک» تثبیت شده است. در نهایت، با انجام کار مفهومی در شبکه آمیختار از طریق استعاره یاد شده کوچک‌ساز شیء‌ای کاملاً غیرمرکزی را که متعلق به مقوله شیء اسم پایه است نشانه‌گذاری می‌کند.

با فرایند تعمیم نیز می‌توان گفت معنای تقلید از طریق انتزاع معنای حوزه مبدأ جاگذاشته شده است. تقلید هر شیء نمونه‌ای ضعیف و حاشیه‌ای از مقوله است. شبکه آمیختار مفهومی مقوله تقلید را به صورت زیر می‌توان در نظر گرفت:



شکل ۴: شبکه آمیختار مفهومی مقوله تقلید/ماندگی

۵-۱-۳- مکان

یکی دیگر از مقوله‌هایی که با فرایند استعاره شکل می‌گیرد، مقوله مکان است. در امدک، مقوله‌ای به‌عنوان مکان در نظر گرفته نشده است. لیکن حضور نمونه‌هایی در زبان فارسی، امکان در نظر گرفتن آن در امدک تعدیل یافته فارسی را امکان‌پذیر می‌سازد. به‌گفته ژورافسکی (۱۹۹۶: ۵۴۳) یک زیرمجموعه مرتبط و منسجم نمودار به‌هم‌بسته‌ای است که سرنمون دارد. بنابراین هرچند نمودار هر مقوله ممکن است برای هر زبان منحصر

به فرد باشد اما چنین نموداری حداقل شامل گره‌هایی است که به مقوله جهانی نزدیک هستند. بدین ترتیب، وجود ضرایب تغییر و تنوع نسبت به وضعیت جهانی معنی‌شناسی کوچک‌سازها مجاز است. نمونه‌های مکان‌نما عبارتند از: بیدک، انجیرک، توتک، گوزک (جوزک)، خواتونک، جازک، فشارک، حصارک و تنورک. در جدول (۲) معنای قاموسی و انگیزش معنایی واژه‌های مکان‌نمای مذکور آورده شده است.

جدول ۲: معنای قاموسی و انگیزش معنایی واژه‌های مکان‌نما

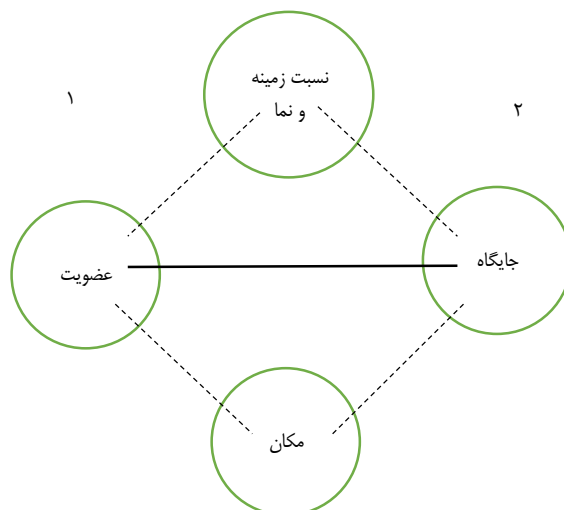
| واژه | معنی قاموسی | انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» |
|-------------|---|---------------------------------------|
| بیدک | دهی از دهستان پشتکوه باشت و بابوئی بخش گچساران شهرستان بهبهان است و ۴۵۰ تن سکنه دارد (دهخدا، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۶). | بیانگر نوعی مکان |
| انجیرک | دهی است از بخش بافت شهرستان سیرجان با ۹۰۳ تن سکنه. آب آن از چشمه و قنات و محصول آن غلات و حبوبات است (دهخدا، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۸). | بیانگر نوعی مکان |
| توتک | دهی از دهستان دلکا است که در بخش بزمان شهرستان ایرانشهر واقع است (دهخدا). | بیانگر نوعی مکان |
| گوزک (جوزک) | دهی است از دهستان سملقان بخش مانه شهرستان بجنورد. کوهستانی و گرمسیری (دهخدا، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۹). | بیانگر نوعی مکان |
| خاتونک | قریه‌ای است در یک فرسنگ و نیمی جنوب شیراز (فارس‌نامه ناصر، ج ۲: ۱۹۱). | بیانگر نوعی مکان |
| جازک | (جزیک) از توابع طبس مسنا از محلات قاینات و قدیم النسق است. از آب قنات مشروب می‌شود. هوایش گرم است. قریب یک هزار و پانصد و پنجاه نفر جمعیت دارد (مرآت البلدان ج ۴: ۲۲۶). | بیانگر نوعی مکان |
| فشارک | دهی است از بخش کوهپایه شهرستان اصفهان، دارای ۹۳۰ تن سکنه. آب آن از قنات و محصول عمده‌اش غله و حبوبات است (دهخدا، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱۰). | بیانگر نوعی مکان |
| حصارک | جزو دهستان بهنام وسط بخش ورامین شهرستان تهران. واقع در ۲ هزار گزی جنوب خاوری ورامین سر راه ماشین رو جوادآباد. ناحیه‌ای است واقع در جلگه ولی معتدل. دارای ۱۳۰ تن سکنه می‌باشد. فارسی زبانند. از قنات مشروب می‌شود (دهخدا). شهرکی است بر کنار دریا و حصارکی دارد (فارس‌نامه ابن بلخی، ۱۴۹). | بیانگر نوعی مکان |
| تنورک | دهی از دهستان فاروئی است که در بخش شیب آب شهرستان زابل واقع است و ۱۰۱ تن سکنه دارد (دهخدا، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۸). | بیانگر نوعی مکان |
| آب‌بیدک | دهی از دهستان پشتکوه باشت و بابوئی بخش گچساران شهرستان بهبهان است و ۴۵۰ تن سکنه دارد (دهخدا، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۶). | بیانگر نوعی مکان |

| | | |
|--|--|--|
| | بیدک. گرفته شده از بادک است چون دهانه کوهی که مابین دو تا از روستاهای بیدک به نام‌های تلخ آب سفلی بیدک و سرتنگ بیدک واقع شده باد خنکی از آن می‌وزید به بادک نامگذاری شد که در بین مردم به بیدک تغییر کرد (برگرفته از کتاب خطی بحرالانساب امیرتیمور گورگانی). | |
|--|--|--|

به علت موقعیت مکانی و تعلق به گویش‌های غیرفارسی مبهم هستند اما حداقل در بعضی موارد مانند بیدک و انجیرک که پایه روشن و فارسی دارند می‌توان این گروه را بسطی از مفهوم عضویت دانست. با توجه به قدیمی‌ترین معنایی که ریشه پسوند کوچک‌ساز -ka- (-aka) در زبان فارسی باستان داشته است (ابولقاسمی، ۱۳۸۹: ۳۴۵). (معنای خودمانی) (کنت^۱، ۱۳۸۴: ۱۸۸) این نتیجه گرفته شد که این معنی به صورت کاربردشناختی به معنای بچه مرتبط است. بنابراین بسط معنای مکان در جایی در تحول زبان فارسی محتمل است. مکان را می‌شود به مفهوم عضویت مرتبط داشت. ژورافسکی (۱۹۹۶: ۵۶۸) استدلال می‌کند که اگر نقشی دستوری مفهوم A را در بیست زبان دارد و در دو زبان دیگر مفهوم B را داشته باشد، اگر مفهوم B را بتوان منطقاً از A ایجاد کرد، می‌توان گفت که A، منشأ B است. هر چند مفهوم عضویت با پسوند کوچک‌ساز در زبان فارسی معاصر وجود ندارد. ایجاد آن در گذشته از این کاربرد محتمل است.^۲ اگر بچه به خاطر تعلق به خانواده مفهوم خانواده را فعال می‌کند و به استعاره گروه‌های اجتماعی خانواده مربوط می‌شود، پس مفهوم وفور از عضویت گروه است و گروه‌ها مکان هستند. زیرا گروه‌ها مکانی را اشغال می‌کنند. با وجود این استعاره‌ها و همچنین طرح‌واره تصویری ظرف و مظروف در دانش قالب‌بنیان دو حوزه درون‌دادی «عضویت» و «جایگاه» برای تأمین ساختار مفهومی شبکه آمیختار مفهومی کار مفهومی خود را انجام می‌دهد. در فضای عام، نسبت زمینه و نما اشتراک این دو فضا را تأمین می‌کند. پس از منطبق شدن دو حوزه درون‌دادی با انجام نگاشت گزینشی، گوینده مفهوم ظرف بدون مظروف را به فضای آمیخته نگاشت می‌کنند و این‌گونه مفهوم عضویت به حاشیه می‌رود. سپس با طی سه فرایند تلفیق، تکمیل و توسیع معنای نوظهور مکان حاصل می‌شود. مثلاً واژه‌های مانند بادامک یعنی مکان گروه بادام‌ها. شبکه آمیختار مفهومی مکان به صورت زیر ترسیم می‌شود:

1. Kent

۲. نگارندگان توجه دارند که احتمال ابطال چنین تحلیلی وجود دارد و دلایل متعددی می‌تواند بر آن مترتب باشد. اولاً نام‌های مکان که با پسوند کوچک‌ساز -ak به کار می‌روند بسیار متعدد است و بسیاری از آنها در صورت تقطیع پایه‌ای مبهم دارند که یا منسوخ شده است یا احتمال دارد به ریشه‌های متفاوت با فارسی تعلق داشته باشند. همچنین با توجه به این که ریشه پسوند -ak (-ka) کارکردی عمومی‌تر معادل پسوند معرفه داشته است، کارکردش در فارسی باستان کارکردی اسمی بوده که حتی اگر به صفت می‌چسبیده، باز کارکردی اسمی داشته است. چه بسا مختوم شدن بعضی نام‌های مکان به -ak باقی‌مانده این کارکرد باشد و در واقعی جزئی از نام خاص آن مکان باشد. همچنین در صورت کوچک‌ساز در نظر گرفتن آن، احتمال تعلق دسته آن به تقلید/مانندگی وجود دارد. البته هسلروت (۱۹۵۷) شواهدی می‌آورد که در کنار منشأ اسمی و خودمانی‌ساز و کارکرد مکانی پسوند کوچک‌ساز را نیز نشان می‌دهد. در این صورت می‌توان وجه دیگری برای اسامی مکان مختوم به -ak در نظر گرفت؛ این پسوند بری خودمانی کردن اسامی خاص مکان‌ها به کار می‌رفته است و در واقع با قدیمی‌ترین کارکرد این پسوند در فارسی باستان در ارتباط است. قدمت تاریخی مکان‌واژه‌های مختوم به -ak نیز می‌تواند مؤید این موضوع باشد. برای مثال بیدک یکی از روستاهای توابع شهر آباد در استان فارس است که قدمت آن به زمان ساسانیان برمی‌گردد.



شکل ۵: شبکه آمیختار مفهومی مقوله مکان

۲-۵- معانی پیش‌بینی‌شده در مدل ژورافسکی با فرایند استنباط

مقوله‌های هم‌دردی/ دلسوزی، تحیب/ عطوفت و نوع کوچک‌موردی هستند که در مدل ژورافسکی (۱۹۹۶) با فرایند استنباط شکل می‌گیرند. ژورافسکی (۱۹۹۶: ۵۴۸) با ریشه‌یابی این مفهوم در نظریه‌های تضمن مکالمه‌ای گرایسی به این نکته نیز تأکید می‌کند که استنباط فقط محدود به برداشت تضمن مکالمه‌ای توسط شنونده نیست بلکه به هر گونه استنباطی که شنونده بتواند برداشت کند تعمیم دارد. به گفته گریجیل (۲۰۱۶: ۲۱۹) استنباط زمانی به تغییر معنایی کمک می‌کند که گوینده و نویسنده متن یا گفته‌اش را جوری ترتیب دهد که مخاطب یا خواننده حس کنند به برداشت استنباط خاصی دعوت شده است و با ارجاع به آن مطمئن شود این استنباط‌ها به‌عنوان بخشی از آنچه منتقل شده است فهمیده می‌شوند. این استنباط‌ها ممکن است متعارف شوند و استنباط‌هایی که قبلاً با واژه/ تکواژی خاص تداعی می‌شدند به بخشی از معنای رمزگزاری شده یا معناشناختی‌اش تبدیل شوند. در این نقطه واحد معنایی ممکن است بین معنای اصلی و معنای جدیدش معلق و دوپهلو شود یا این که معنای اصلی‌اش سرانجام ناپدید شود و معنای جدید آن بازیابی و در جامعه زبانی تثبیت شود (گریجیل، ۲۰۱۶: ۱۱۹). بهتر بگوییم استنباط به‌عنوان یکی از فرایندهای عمده دگرگونی معنایی یکی از جنبه‌های کاربرد زبان است که گویشوران برای کاربست آن به فرایندهای شناختی ذهن از جمله استدلال، نگاشت ذهنی، تداعی و توجه وابسته‌اند. بنابراین می‌توان آن را به‌عنوان الگویی شناختی معرفی کرد. اگر مفهوم کلیدی استنباط را طبق گفته گریجیل (۲۰۱۶: ۲۱۸) ارجاع‌دادن ضمنی واژه به معنای افزونی^۱ که معنای اصیل همان واژه است بدانیم پس جابه‌جایی در معنا احتیاج به رویداد واحدی برای ارجاع‌دادن دارد. یعنی گویشوران باید بسته‌هایی مفهومی را تنظیم کنند که حوزه مفهومی و واحد واژگانی با معنای اصیل‌اش به حوزه مفهومی

1. additional

معنای افزونش نیز فرافکنی شود. اگر علاوه بر ارجاع واحد به معنای اصیل و معنای افزونش، خوانشگر متن آنچه با معنای اصیل واژه در متن گفته شده را با دانش قبلی مربوط به آن بیامیزد، پس ساخت معنای نوظهور از دل استنباط، نیازمند فرایند آمیختار مفهومی به صورت خاص است. یعنی همان فرایندی که برای دگرگونی معنایی با استعاره اتفاق می‌افتد. به مانند آمیختار مفهومی برای استعاره، معنای نوظهور استنباطی، ساختی از خودش را تکامل می‌بخشد، هر چند بسیاری از عناصر مفهومی‌اش را با فضاهای درون‌دادی که از آنها ادغام شده است به اشتراک می‌گذارد. این ساختار دورگه ممکن است به فرگشت خود در مسیر حوزه مقصد ادامه دهد و با گذر زمان ساختار معنایی‌اش در مفهوم جدید تثبیت شود.

فرایند آمیختار مفهومی برای استنباط نیز مانند استعاره از نوع آینه‌ای است. زیرا ساختار مفهومی تأمین‌کننده دو درون‌داد و کل شبکه واحد است. با این تفاوت که در استنباط لزوماً استعاره پایه‌ای از قبل وجود ندارد و گویشوران به بازنمایی ذهنی کلی دانش قالب‌بنیان وابسته هستند. در بحث استنباط، دانش قالب‌بنیان بافت دانش مشترکی را می‌سازد که مرجع مشترک برای معنای اصیل و معنای افزونی که مخاطب به استنباطش دعوت شده است، قرار می‌گیرد. سپس ابتدا معنای برداشت شده که مکرراً در بافتی خاص تکرار شده و مخاطب می‌تواند آن را براساس بافت دانش مشترک برداشت کند، حوزه‌ای را در مقابل معنای اصیل واژه تشکیل می‌دهد و به خاطر مقایسه‌پذیری این دو نگاشت استعاری میان آنها شکل می‌گیرد. در حالی که در فضای عام، وجه اشتراک مربوط به آنها مربوط به همان معنای اصیل است، زیرا معنای افزون قبلاً درون قالب معنای اصلی به صورت ضمنی بوده است. در نهایت، معنای نوظهور با تلفیق بخش‌های گزینشی از دو فضای درون‌دادی به فضای آمیخته اتفاق می‌افتد.

۵-۲-۱- هم‌دردی/دلسوزی

این معنا از معنای مرکزی بچه تکامل می‌یابد و در واقع معنایی ضمنی بوده است که در بافتی خاص و تکرار شونده به مخاطب پسوند «-ک» در حالی که بچه معنای اصیل آن بوده پیشنهاد شده است. مواردی که پسوند کوچک‌ساز معنای هم‌دردی/دلسوزی را می‌رسانند عبارتند از: جوانک، دخترک، پسرک، طفلک، خواهرک، پدرک، دلک، کمرک، بزرک. در جدول (۳) معنای قاموسی و انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» در واژه‌های فوق آورده شده است.

جدول ۳: معنای قاموسی و انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» در واژه‌هایی با معنای مرکزی «همدردی/دلسوزی»

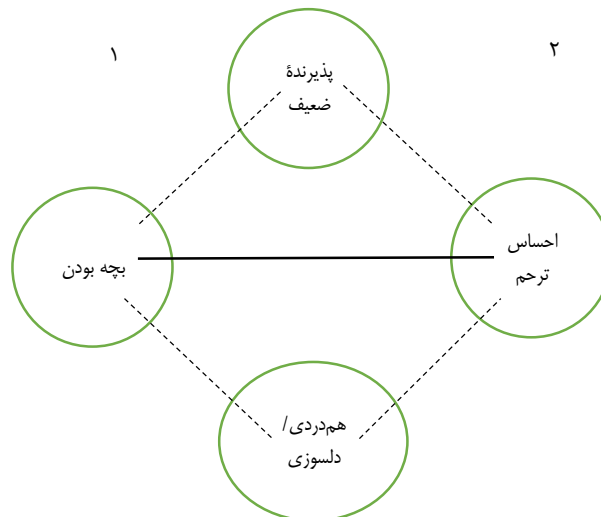
| واژه | معنی قاموسی | انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» |
|--------|---|--|
| دخترک | ۲. در مقام تحبیب گفته می‌شود؛ دخترکم (انوری، ۱۳۸۲: ۳۰۱۵) | معنی دخترک بیانگر احساس هم‌دردی با مرجع اسم پایه (دختر) است. به سر خاک پدر دخترکی صورت و سینه بناخن می‌خست... (پروین اعتصامی) ^۱ . |
| جوانک | پسر جوان (فرهنگ بزرگ سخن، ۱۳۸۱: ۲۲۱۳) | دیگر آن جوانک هجده بیست ساله نیست (شهری). |
| پسرک | فرزند خرد (دهخدا، ۱۳۴۲) | من این پسرک لاغر را از هوبوکن آورده‌ام (پیکره ^۲ امیرکبیر). |
| طفلک | ۱. کودکی که مورد تحبیب یا ترحم است. ۲. (مجاز) آن که وضع و حالی ترحم انگیز و قابل دلسوزی دارد (انوری، ۱۳۸۲: ۴۸۸۸) | طفلک بعد از آن حادثه شدیداً افسرده شده است (انوری، ۱۳۸۲: ۴۸۸۸). |
| خواهرک | خواهر کوچک. گاهی کنایه از خواهری است که طرف محبت بسیار شخص است (دهخدا، ۱۳۴۲). | و روزگار بی فرجام مرا به راهی کشانید تا چشمان سبز زیبای «خواهرکم» که مایه رشک عروسکان بازیچه دست کودکان فرنگ است (پیکره ^۲ همشهری). |
| پدرک | پدر بیچاره | گفته بودی پدرکم، پدرکم را به من می‌نمایی. حال که این گفتت دروغ درآمد، خاک گور پدرکم را به من بنمایان اقلاد، ای جوانمرد (پیکره ^۲ بی‌جن‌خان). |
| دلک | تصغیر دل (دهخدا، ۱۳۴۲). | ای دونه پندونه شناندم دندان تا در دلکم ^۲ دیگه نماند آرمان (پیکره ^۲ همشهری). |
| کمرک | کمر (انوری، ۱۳۸۲: ۵۹۳۱). | جراح به عشق چهارده معصوم چهارده جای کمرکم را داغ کرد (میرزاحیب) |
| بُزک | بز کوچک؛ بزغاله (عمید، ۱۳۴۲) | بزک نمیر بهار میاد کمبزه با خیار میاد |

در مواقعی که بچه‌ها به جهت ضعیف‌تر بودنشان در حوادث به درد سر می‌افتند، احساسات افراد بالغ برای هم‌دردی کردن و دلسوزی کردن برانگیخته می‌شود. تکرار گزاره‌های هم‌دردی کردن و دلسوزی کردن و

۱. در نوشتن شاهد‌های شعری بعضی از واژه‌ها از سایت گنجور (<https://ganjoor.net>) استفاده شده‌است.

۲. معنی دلک در شاهد ذکر شده از پیکره^۲ همشهری بیانگر مفهوم هم‌دردی و دلسوزی از مرجع اسم پایه^۱ دل است.

همایندهای آنها در بافت‌های صحبت دربارهٔ بچه‌ها، حوزهٔ مفهومی «هم‌دردی/ دلسوزی» را به‌صورت قیاس‌پذیری در مقابل حوزهٔ «بچه» قرار داده است. در شبکهٔ آمیختار مفهومی دانش قالب‌بنیان، بازنمایی ذهنی گزاره‌های سابق متن و بازنمایی ذهنی شرایط رخداد متن، مرتباً این احساسات انگیزندهٔ ترجم‌ورزیدن را به حوزهٔ مقصد نگاشت می‌کنند. با شکل‌گیری نگاشتی استعاری، بین دو فضای درون‌دادی، این حوزهٔ مفهومی (معنا) با هم منطبق می‌شوند و سپس در فضای چهارم، آمیزش این دو، که پیش‌تر اغلب مفهوم ترجم را گزینش و فرخوانی کرده تلفیق و در نهایت معنای نوظهور خلق می‌شود که معنای هم‌دردی/ دلسوزی برای پسوند «-ک» است. مفهوم هم‌دردی/ دلسوزی صرفاً در فضای آمیخته حاصل می‌شود که پایگاه‌هایی برای کارهای شناختی مانند استدلال، استنباط و تکامل احساسات هستند (فوکونیه و ترنر، ۱۹۹۶: ۱۵۵). شبکهٔ آمیختار مفهومی مقولهٔ دلسوزی/ هم‌دردی به‌صورت زیر است.

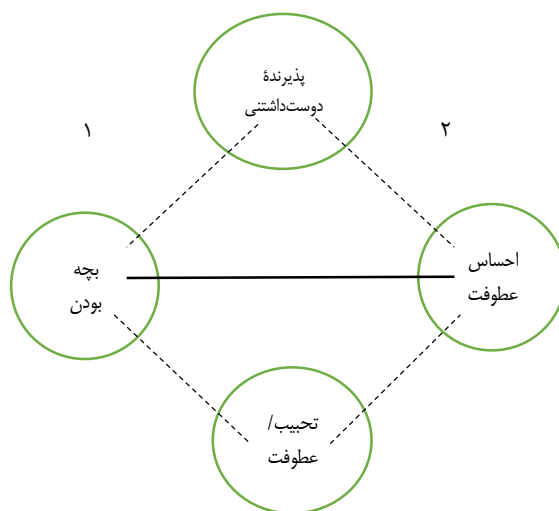


شکل ۶: شبکهٔ آمیختار مفهومی مقولهٔ هم‌دردی/ دلسوزی

۲-۲-۵- تحیب/ عطوفت

دومین مقوله‌ای که حاصل استنباط از مقولهٔ «بچه» است، مقولهٔ تثبیت شدهٔ تحیب/ عطوفت است مانند عزیزک، طوطیک، مرغک، دلبرک، خوشکلک، گلک، شیطونک، دخترک، پسرک، نازک، عسلک، بابک و ماهک. از نظر ژورافسکی (۱۹۹۶: ۵۵۱) تغییر استنباطی در معنای عاطفه‌ورزی اتفاق می‌افتد، با این استدلال که منشأ و اصل معنی کوچک‌ساز از تکواژی با معنای بچه می‌آید. حال با فرض این مفهوم هسته‌ای و تمایل طبیعی به احساس عطوفت نسبت به بچه‌ها، شنونده می‌شنود که کوچک‌ساز هسته‌ای به بچه‌ها ارجاع می‌دهد و بنابراین با استنباط طبیعی برداشت می‌کند که گوینده عطوفتی را به شیء کوچک‌شده (بچه) حس می‌کند. کم‌کم ابهام بچه- کوچک‌ساز جای خود را به معنای عاطفه‌ورزی می‌دهد و در نهایت تکواژ کوچک‌ساز عاطفه‌ورزی را

به‌عنوان یکی از معانی واژگانی شده متعارف و تحت‌الفظی‌اش اکتساب می‌کند. تمام این سازوکار از طریق شبکه آمیختار مفهومی قابل توضیح است. «بچه» و «احساس عطوفت» به‌ترتیب، دو حوزه دورن‌دادی هستند که ساختار معنایی خود را از دانش قالب‌بنیان مربوط به بچه دریافت می‌کنند. «پذیرنده دوست‌داشتنی» نیز از فضای عام ساختار مشترک دو فضا را تأمین می‌کند. با شکل‌گیری نگاشت استعاری بین بچه و احساس عطوفت تطبیق بین دو حوزه مفهومی ایجاد می‌شود. سپس سازوکارهای فضای آمیخته معنای عطوفت/ تحبیب را حاصل می‌کنند. مشخصاً اینکه دو معنا از پسوند «-ک» با معنای بچه ایجاد شده است که نشان از دو معنای افزون متفاوت دارد و بافت‌ها و فرض‌های پس‌زمینه مختلفی در زمان‌های مختلف را ایجاد کرده‌اند و مخاطبان به برداشت آنها دعوت شده‌اند. شبکه آمیختار مفهومی مقوله عطوفت/ تحبیب در شکل (۸) نشان داده شده است.



شکل ۷: شبکه آمیختار مفهومی مقوله عطوفت/ تحبیب

۵-۲-۳- نوع کوچک

یکی دیگر از مفاهیمی که توسط پسوند کوچک‌ساز تولید می‌شود و ژورافسکی (۱۹۹۶) آن را حاصل استنباط می‌داند نوع کوچک است. رودز^۱ (۱۹۹۰) این نوع نقش کوچک‌ساز را کوچک‌سازهای طبقه‌بندی^۲ می‌نامد زیرا شیء کوچک‌شده شیء کوچکی است که در سلسله‌مراتب هستی‌شناختی مشابهی طبقه‌بندی می‌شود. اما باید دقت کرد اینها مواردی نیستند که زبان دو شیء را به‌عنوان دو شیء مشابه که اندازه‌شان متفاوت است رمزگذاری کند. زیرا اگر بخواهیم دو شیء مشابه را که تنها اندازه‌شان با هم تفاوت دارد متمایز کنیم از صفتی با معنای کوچک استفاده می‌کنیم. معنای کوچکی برای پسوند کوچک‌ساز از نظر زمانی پیشین است. اما عوامل غیرزبانی

1. Rhodes

2. classificatory diminutives

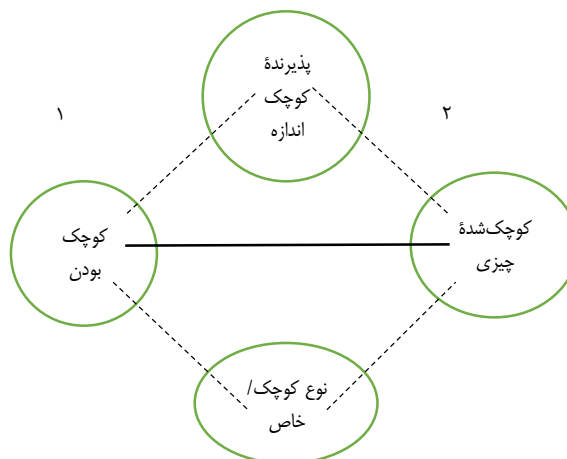
باعث می‌شود در حالی که گروهی از واژه‌ها با معنای کوچک‌شده این پسوند را به‌کار گرفته‌اند، گروهی دیگر از واژه‌ها در حالی که کاربرد پسوند بیشتر شده است، معنای مازادی معادل نوع و گونه را درون بافت خاص به‌واسطه گوینده فرا بخوانند. این باعث می‌شود واژه‌ای جدید با پسوند کوچک‌ساز شکل بگیرد که به‌جای معنای مصغر یک شیء به نوع خاصی از اشیاء مورد ارجاع واژه پایه ارجاع بدهد و تثبیت شود (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۵۲).
داده‌های زبان فارسی که جزء مقوله نوع کوچک دسته‌بندی شدند عبارتند از: توپک، حوضک، کرمرک، شهرک، پیامک، تیرک، شپشک، قاشقک، کشتک، زاغک. در جدول (۴) معنای قاموسی و انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» در واژه‌های فوق آورده شده است.

جدول ۴: معنای قاموسی و انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» در واژه‌هایی با معنای مرکزی «نوع کوچک»

| واژه | معنی قاموسی | انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» |
|-------|---|---|
| توپک | توپ کوچک از الیاف لاستیک برای بازی | بیانگر توپی کوچک |
| حوضک | مصغر حوض باشد و حوض کوچک را نیز گویند (دهخدا، ۱۳۴۲). | بهشتی بزمش از بزم بهشتی ز حوضک‌های می پر کرده کشتی. (نظامی) |
| کرمرک | ۱. کرم کوچک. ۲. نوعی کرم کوچک و سفید که انگل لوله گوارش است و با تخم‌ریزی در اطراف مخرج باعث خارش شدید می‌شود (عمید، ۱۳۴۲). | مرغ از درخت فرود آمد تا بوزینگان را حدیث کرمرک شبتاب بهتر معلوم کند (کلیله و دمنه). شب زمستان بود کبی سرد یافت کرمرک شب تاب ناگه می‌بتافت (رودکی). |
| شهرک | (مصغیر شهر، ا.) مجموعه مسکونی بزرگ در داخل یا در نزدیکی شهرهای بزرگ (سخن، ۱۳۸۲: ۴۶۲۱). | شب‌ها هیچ کس در خیابان هایش نیست، با این همه امن است، چون شهرک ثروتمندشین است (انوری، ۱۳۸۲: ۴۶۲۱). |
| پیامک | پیام کوتاه (فرهنگ واژه‌یاب برخط فارسی) | دوستانم حتی با یک پیامک حالم را نپرسیدند و جشن تولد یکی از بچه‌ها را برگزار کردند (پیکره خراسان). |
| تیرک | تیر کوچک (عمید، ۱۳۴۲) | چه چیز است آن رونده تیرک خرد / چه چیز است آن پالاک تیغ بران (رودکی). |
| شپشک | ۱. حشره‌ای کوچک و سیاه رنگ که به‌صورت انگلی روی گیاهان زراعتی، به‌ویژه درختان میوه و مرکبات، زندگی می‌کند و از آفات مهم گیاهی و حشره‌ای کوچک شبیه شپش معمولی ولی کوچک‌تر از آن (انوری، ۱۳۸۲: ۴۴۴۹). | همه چون مرغان مریضی که شپشک به جانشان افتاده باشد، در این گوشه و آن گوشه کز کرده‌اند (جمال زاده). |
| برفک | ذره‌های یخی که بر اثر ورود بخار آب به داخل یخچال در جداره جایخی تشکیل می‌شود (انوری، ۱۳۸۲: ۹۱۷). | در یخچال را زیاد باز نکن، برفک می‌زند (انوری). |

| | | |
|-------|---|--|
| قاشقک | قاشق کوچک که به‌عنوان ابزار یا پیمان‌ه به‌کار می‌رود (انوری، ۱۳۸۲: ۵۴۴۹). | با قاشقکی... لعاب و سمه... به گوشه بالای ابرو... می‌ریختند (شهری). |
| کشتک | مصغر کشته به معنی مزرعه کوچک و خرد (دهخدا، ۱۳۴۲). | زالکی کرد سر برون ز نهفت کشتک خویش خشک دید و بگفت (سنائی). |
| زاغک | کلاغک . کلاغ خرد (دهخدا، ۱۳۴۲). | زاغکی قالب پنیری دید به دهان برگرفت و زود پرید (روباه و زاغ، ترجمه حبیب یغمایی). |

در شبکه آمیختار مفهومی، حوزه «کوچک‌بودن» فضای درون‌دادی (۱) و حوزه مفهومی «کوچک‌شده چیزی» که از دانش قالب‌بنیان مربوط به کوچک‌بودن حاصل شده است و به آنها مربوط است به‌صورت فضای درون‌دادی (۲) قرار می‌گیرد. این دو حوزه با هم در نگاشتی استعاری تطبیق می‌یابند. در حالی که نقش معنایی پذیرنده کوچک‌اندازه اشتراک دو فضای درون‌دادی را تأمین می‌کند. در نگاشت گزینشی، به انتخاب گوینده تنها هر آنچه مربوط به نوع کوچک چیزی‌بودن است، از قالب کوچک‌بودن به فضای آمیخته نگاشت شده است. حاصل تلفیق دو فضای درون‌دادی، مفهوم «نوع خاص / کوچک چیزی» است که به شکل یک عنصر درون فضای درون‌دادی ظاهر می‌شود. با ادامه فراخوانی از دانش قالب‌بنیان مربوط به کوچکی اندازه کوچک می‌شود و تداعی مکرر از آنها که «کوچک‌شده هر چیز، نمونه‌ای مشابه با آن است» اطلاعات تکمیل می‌شوند و در مرحله توسعه، کار مفهومی مربوط به منطق نوظهور اتفاق می‌افتد و معنی نوظهور «نوع کوچک / خاص» حاصل می‌شود. در این مرحله است که استنباط خاص عملی‌شده، طوری که گویندگان از پسوند «-ک» کوچک‌ساز نوع خاص واژه پایه را به‌صورت ضمنی منتقل کرده‌اند و مسلماً با تکرار بافت‌هایی این معنای نوظهور به مرور زمان تثبیت می‌شود. شبکه آمیختار مفهومی مقوله نوع خاص در شکل (۸) ترسیم می‌شود.



شکل ۸: شبکه آمیختار مفهومی مقوله نوع کوچک

۵-۳- معنی / معنایی پیش‌بینی‌شده با فرایند تعمیم با مدل ژورافسکی

فرایند دیگری که باعث چند معناشدن تکواژ کوچک‌ساز می‌شود تعمیم (بایی و پاگلوپیکا، ۱۹۹۴) یا رنگ‌زدایی (گیون^۱، ۱۹۷۵) است. همان‌طور که از عنوان رنگ‌زدایی پیداست، یک تکواژ برخی ویژگی‌های خاص معنی‌اش را از دست می‌دهد و انتزاعی‌تر می‌شود. در بسیاری از زبان‌ها حالت تعمیم کوچک‌سازها، معنی‌شناسی به غایت انتزاعی و مبهمی ایجاد می‌کند که می‌توان آن را «مربوط به»^۲ در نظر گرفت (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۵۳). فرایند تعمیم در معنای کوچک‌سازها به لحاظ در زمانی نیز در زبان‌های هندواروپایی اتفاق افتاده است. *ko-ی هندواروپایی آغازین معنای کوچک‌ساز داشته است که -ish- انگلیسی و -ics- آلمانی (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۵۳) و -ak- فارسی (کنت، ۱۳۸۴؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۹) از آن نشئت می‌گیرند، معنایی به غایت انتزاعی‌تر دارند، معنایی مانند «کیفیت چیزی»، «مربوط به» و «چیزی بودن». این مفاهیم به تدریج با رنگ‌زدایی شدن خصوصیات معنایی خاص به وجود آمده‌اند. مثلاً معنای اندازه به‌عنوان معنای اصیل این وند (تقریباً) جا گذاشته می‌شود. می‌توان پیوستار این رنگ‌زدایی و تعمیم را به شکل زیر در نظر گرفت:

کوچک ← نوع کوچک ← مربوط به (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۵۳)

از منظر آمیختار مفهومی، شبکه‌ای تک‌حوزه‌ای^۳ برای این فرایند شکل می‌گیرد. زیرا به گفته فوکونیه (۲۰۰۱) در حالت دوحوزه‌ای، قالب‌های مفهومی (ساختارهای مفهومی) سازمان‌دهنده درون‌دادهای متفاوت هستند و فضای آمیخته و آمیزه وارث یکی از قالب‌ها است. در مورد تعمیم نیز این‌گونه است. چون در نگاشت استعاری از فضای درون‌دادی (۱) به (۲)، تنها یک عنصر نگاشت می‌شود. بنابراین بیشتر قالب‌ها یا طرح‌واره‌های تأمین‌کننده ساختار مفهومی نیز کنار گذاشته می‌شوند و تنها یکی از آنها یا یکی از دل آنها به شکل متفاوتی ساختار مفهومی فضای درون‌دادی (۲) را تأمین می‌کند. اکثر نسبت‌هایی که از قالب‌ها و طرح‌واره‌های فضای درون‌دادی (۱) که به خاطر ارتباط داشتن این قالب‌ها و طرح‌واره‌ها با هم تولید می‌شدند در فضای درون‌دادی (۲) از بین می‌روند. از این‌رو، قالب یا طرح‌واره تأمین‌کننده باقی‌مانده ارتباط خود را با سایر قالب‌ها و طرح‌واره‌ها از دست داده و بسیاری از نسبت‌ها و عناصر فضای درون‌دادی (۱) را ایجاد نمی‌کند و این باعث متفاوت شدنش از قالب یا طرح‌واره مشابهی می‌شود که در کنار سایر طرح‌واره‌ها و قالب‌ها به تغذیه ساختار مفهومی فضای درون‌دادی (۱) می‌پرداخت. در نهایت، ماهیت تعمیم نشان می‌دهد که تنها تک عنصر نگاشت‌شده به فضای درون‌دادی (۲)، به فضای آمیخته نگاشت می‌شود. همان‌گونه که در شبکه ادغام تک‌حوزه‌ای این‌گونه است. گویشوران در انتخاب خود تصمیم گرفته‌اند ویژگی‌هایی تنها از فضای درون‌دادی (۲)، همه آنچه که طرح‌واره یا قالب برای آن تأمین کرده‌اند، به فضای آمیخته نگاشت نشود. یکی دیگر از ویژگی‌های تعمیم این است که با توجه به ویژگی‌های خاص آمیختاری آن، ارتباط با فضای درون‌دادی (۱) به شدت محدود می‌شود. تنها بین تنها عنصر نگاشت‌شده به فضای درون‌دادی (۲) و عنصر معادل آن در فضای درون‌دادی (۱)، انطباق برقرار

1. Givón
2. related-to
3. single-space

می‌شود اما به علت نگاشت تک‌حوزه‌ای صرفاً از فضای درون‌دادی (۲) تلفیق بین این دو اتفاق نمی‌افتد و اطلاعات با تداعی دانش پس‌زمینه عنصر باقی‌مانده در فضای درون‌دادی (۲) تکمیل می‌شود. به همین علت زمانی که توسیع با ادامه تکمیل اطلاعات اتفاق می‌افتد منطبق نوظهور باعث خلق معنایی می‌شود که ارتباط مبهمی با حوزه مبدأ یا فضای درون‌دادی (۱) دارد. در مورد واژه‌های مشتق از «-ک» نیز پسوند یادشده انتزاعی‌ترین معناهای داخل آمدک را در نتیجه این فرایند تولید می‌کند.

۵-۳-۱- مربوط به/نسبت

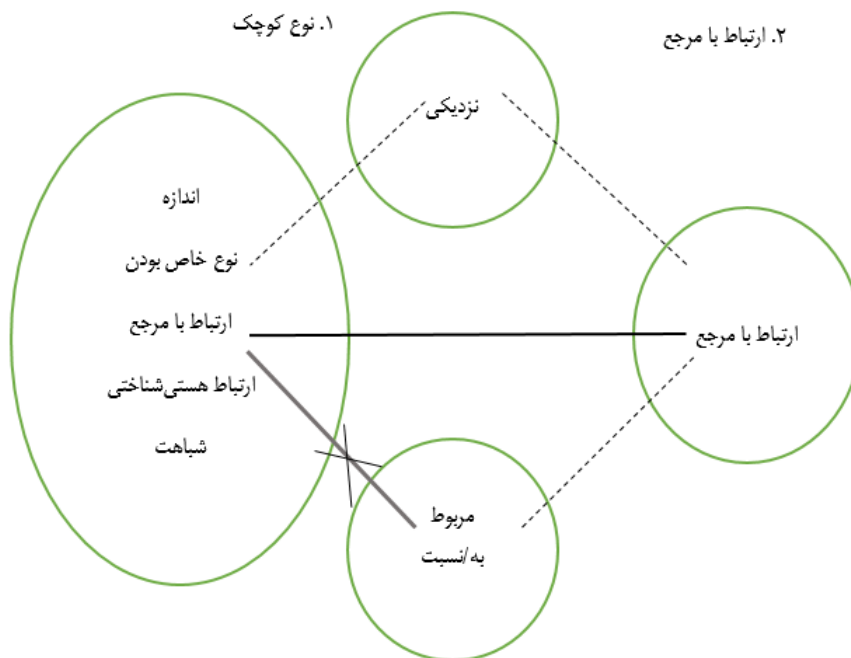
در فرایند تعمیم، مفهوم «مربوط به» از مفهوم «نوع کوچک» شکل می‌گیرد. در واقع در پیوستار انتزاع معنی کوچک‌ساز با حوزه فیزیکی اندازه شروع می‌شود و با نوع کوچک که ترکیبی از نقش‌های فیزیکی و تمایزدهنده است ادامه می‌یابد و در نهایت با جاگذاشتن حوزه اندازه معنایی معادل «مربوط به» می‌یابد (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۵۴). در زبان فارسی نمونه‌هایی مانند شلوارک، کرمک، پیامک و سبزک به نظر می‌آید معنای نوع کوچک دارند و این حاصل استنباط بوده است. مثلاً شلوارک، شلوازی نیست که مشابه شلوار و تنها کوتاه‌تر باشد، بلکه نوع خاصی از شلوار کوتاه است. زیرا یکی از تفاوت‌های معنای مصغر و نوع کوچک این است که در معنای مصغر پسوند کوچک‌ساز مصداق به لحاظ نوعی عوض نمی‌شود؛ برای مثال در بیت «زاغ دلنگ و بلبلک دلشاد کودکی رفت و دامکی بنهاد» (سنایی غزنوی) «دامک» به معنای دام کوچک است و پسوند کوچک‌ساز به اندازه کوچک همان شیء اشاره دارد. اما در واژه‌های مانند «شلوارک» مصداق تا حدودی عوض می‌شود هر چند ظاهراً ویژگی‌های نوع‌شناختی مشابه‌اند، اما گویشوران کارکرد متفاوتی برای «شلوارک» قائل‌اند که همین مقوله آن را با شلوار در حدی متفاوت می‌کند که آن را نه مصغر شلوار بلکه نوع خاصی از آن بدل می‌کند. از سوی دیگر، بخشی از داده‌های زبان فارسی معنایی معادل مربوط به دارند که می‌توان پیش‌بینی کرد این فرایند در زمانی را طی کرده‌اند. مانند رنگینک، نی‌لبک، چشمک، سیاهک، سنگک، قایم‌باشک و پنیرک. در جدول (۵) معنای قاموسی و انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» در واژه‌های فوق آورده شده است. در واژه مشتق «سنگک»، سنگک دیگر نوع کوچکی از سنگ نیست بلکه مصداق آن «نوعی نان» مربوط به سنگ است. علاوه بر این، در زبان فارسی اسم‌هایی با نام اعضای بدن هستند که کوچک‌کردن آنها از آنها همراه‌های اسمی می‌سازد که با قرار گرفتن در کنار همکردهایی می‌تواند افعال مرکب رایجی در زبان فارسی می‌سازند. مانند پشتک (زدن)، چشمک (زدن)، ناخنک (زدن)، سرک (کشیدن) که به نظر می‌رسد کوچک‌سازی پایه‌های همراه آنها از طریق فرایند تعمیم حاصل شده است و معنایی معادل «مربوط به» دارد. تعمیم با ساختن اسم‌هایی، آنها را برای قرارگرفتن درون فرایند فعلی آماده کرده است.

جدول ۵: معنای قاموسی و انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» در واژه‌هایی با معنای مرکزی «مربوط به/نسبت»

| واژه | معنی قاموسی | انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» |
|-----------|--|---|
| رنگینک | نوعی شیرینی که از آرد، خرما، خاکه قند، مغزپسته، و ادویه تهیه می‌شود (انوری، ۱۳۸۲: ۳۶۹۲). | منسوب به استفاده از مواد مختلف در سفره آش ماست بود و... ترشی و رنگینک (گلستان). |
| نی‌لبک | قسمی آلت موسیقی بادی است که آن را از نی سازند، یک سر آن را بین دو لب نهند و با دمیدن نوازند (معین، ۱۳۵۱). | من پری کوچک غمگینی را می‌شناسم که در اقیانوسی مسکن دارد و دلش در یک نی‌لبک چوبین می‌نوازد آرام آرام (فروغ فرخزاد). |
| چشمک | پلک زدن با یک چشم معمولاً جهت ایما و اشاره (عمید، ۱۳۴۲). | متعاقباً با چشمکی کوشید او را دلداری دهد (پیکره میزان). |
| سیاهک | بسیاهی زننده. متمایل به سیاه (دهخدا، ۱۳۴۲). | سیاهک بود زنگی خود بدیدار بسرخی میزند چون گشت بیمار (نظامی). |
| سنگک | نانی که در داخل تنور بر بستری از سنگ‌های کوچک داغ پخته می‌شود (انوری، ۱۳۸۲: ۴۲۷۹). | دو نفرشان هم بودند که نان سنگک خالی می‌آوردند (آل احمد). به‌طوری گرسنگی کشیدم که سنگک خالی را مائده آسمانی پنداشتم (امیرنظام: از صبا تا نیما). |
| قایم‌باشک | (بازی) قایم موشک (انوری، ۱۳۸۲: ۵۴۷۴). | عقب هم کرده لای پای مردم، گرگم به هوا و قایم باشک بازی می‌کردند (شهری)، و اگر وضعیت مکان اجازه می‌داد، به گرگم به هوا و قایم باشک مشغول بودند (مستوفی). |
| سبزک | ۲. نوعی انگور. ۳. (جانوری) سبزه‌قبا (انوری، ۱۳۸۲: ۴۰۱۲). | انگور... ترشیزی و سبزک و خال‌دار... (ابونصری) معنی سبزک مربوط به رنگ سبز است. |
| بادکنک | ۱. کیسه سبک‌وزنی که آن را از ماده‌ای قابل ارتجاع (مانند لاستیک) می‌سازند و پر از هوا می‌کنند و برای تزئین یا بازی از آن استفاده می‌شود (انوری، ۱۳۸۲: ۷۲۵). | آن همه زن و مرد... بادکنک به دست... سوار بر دوچرخه می‌گذشتند... (گلشیری) معنی بادکنک مربوط به عمل بادکردن است. |

شبکه آمیختار مفهومی معنای مربوط به/ نسبت به این صورت خواهد بود که نوع کوچک و عناصر تشکیل‌دهنده آن در فضای درون‌دادی (۱)، از جمله اندازه کوچک، نوع خاص بودن، شباهت، ارتباط هستی‌شناختی و ارتباط با مرجع از چندین طرح‌واره و قالب شامل طرح‌واره تصویری اندازه، فاصله نزدیک و قالب مفهومی کوچکی تغذیه می‌شوند. به فضای درون‌دادی (۲)، تنها عنصر «ارتباط با مرجع» نگاهت می‌شود. بنابراین نوعی طرح‌واره تصویری مربوط به عناصر نزدیک در فضا (فاصله نزدیک) ساختار مفهومی را تأمین می‌کند. در نتیجه، موارد تغذیه‌کننده ساختار مفهومی نیز محدود می‌شوند. در این حالت، در فضای عام عنصری که اشتراک بین

دو فضا را فراهم می‌کند، مفهوم فضایی نزدیکی است. با برقراری انطباق بین عناصر ارتباط با مرجع در دو فضای درون‌دادی، عنصر انطباق‌یافته به فضای آمیخته نگاشت می‌شود. با حذف فضای درون‌دادی (۱) در نگاشت به فضای آمیخته مرحله تلفیق اتفاق نمی‌افتد اما اطلاعاتی که از طرح‌واره «فاصله نزدیک» به تنهایی نگاشت می‌شود و با تداعی مرتب آن معنای «ربط‌داشتن» تکمیل می‌شود و در نهایت، مفهوم توسیع، ایجاد معنای نوظهور «مربوط به چیزی بودن/ نسبت‌داشتن» انجام می‌شود. مسلم است که نگاشت‌نشدن قبلی عناصری مثل شباهت و ارتباط هستی‌شناختی منجر می‌شود که طرح‌واره «فاصله نزدیک» بدون داشتن نگاشت استعاری با مفهومی مانند «شباهت»، به تکمیل معنای «ارتباط با مرجع» کمک کند و همین است که معنای نوظهور مربوط به/ نسبت برای پسوند «-ک» در حالتی انتزاعی قرار دارد و مفهوم شباهت یا نسبت نوعی هستی‌شناختی را با تکیه پایه تداعی نمی‌کند. شبکه آمیختار مفهومی مقوله مربوط به/ نسبت به شکل زیر است.



شکل ۹: شبکه آمیختار مفهومی مقوله مربوط به/نسبت

در این شبکه، خط تیره ضربدر خورده از فضای درون‌دادی (۱) به فضای آمیخته نشانه این است که نگاشتی از این فضا به فضای آمیخته صورت نمی‌گیرد.

۵-۴- معانی پیش‌بینی‌شده در مدل ژورافسکی با فرایند انتزاع لامدا

فرایند انتزاع لامدا نوعی بازتعیین^۱ گزاره‌ها است. به طرزى که گویی گزاره‌ها می‌خواهند نقطهٔ ارجاع خاصی را برسانند و این نقطهٔ ارجاع بر یک محور قابل اندازه‌گیری قرار دارد و مقدار متفاوت‌تر (کم‌تر/ جزئی‌تر یا بیشتر/ کلی‌تر) را انتخاب می‌کند. به همین علت تنها اسم‌های توده‌ای درجه‌پذیر از بین انواع اسم می‌توانند تحت فرایند بازتعیین قرار گیرند. در زبان فارسی مقوله‌های تقریب/ احتیاط فرازبانی، اختصار و جزئی‌شدگی مقوله‌هایی هستند که با فرایند انتزاع لامدا در شبکهٔ امدک تولید شده‌اند. ژورافسکی (۱۹۹۶: ۵۵۹) تأکید می‌کند انتزاع لامدا دارای انتقال در نوع حوزه است. به این صورت که اندازه به‌عنوان حوزهٔ مبدأ به حوزه‌های اعمال گزاره روی محور (برای تقریب)، مقدار (جزئی‌شدگی) و مدت‌زمان (برای اختصار)، به‌عنوان حوزه‌های مقصد نگاشت می‌شود و اینها انتقال‌های استعاری قابل‌قبولی هستند. اما شرح این معانی براساس استعاره، بر هر کدام استعارهٔ جداگانه‌ای را می‌طلبد و هیچ توجیه انگیخته‌ای برای این که چرا این مجموعه استعاره‌ها به کار می‌روند، وجود ندارد. اما استفاده از انتزاع لامدا فرایند واحدی است که هر مفهوم را شرح می‌دهد و بافت‌های مختلف هر حوزه و نوع محدودیت‌های عبارت انتزاع‌شده با لامدا را همان‌طور که بازتعیین می‌شود، اعمال می‌کنند. انتزاع لامدا با هر سه فرایند تعمیم، استعاره و استنباط دارای وجه اشتراک است؛ اول مانند تعمیم اطلاعات خاص را از حوزهٔ مبدأ جدا می‌کند (مثلاً اختصار را از حوزهٔ اندازه جدا می‌کند). دوم مانند استعاره دارای انتقال بین حوزه‌ای است (مثلاً ویژگی‌هایی از حوزهٔ اندازه را به حوزهٔ مقدار یا مدت زمان اعمال می‌شود) و سوم مانند استنباط دارای نوعی ارجاع بر اساس بافت است که این بافت در مورد انتزاع لامدا نوعی محور فرضی است و می‌تواند گسترهٔ زمانی، میزان اسم توده‌ای، محور بخشی از توصیف گزاره یا محور توان منظوری باشد.

در ادامه، در مورد انتزاع لامدا نشان می‌دهیم که چه‌طور با تعدیل‌ها و استدلال‌هایی می‌توان انتزاع لامدا را درون مدل آمیختار مفهومی گنجانند. اولین استدلال ما این است همان‌طور که ژورافسکی (۱۹۹۶) می‌گوید در مورد انتزاع لامدا نیز می‌توان انتقال بین حوزه‌ای در نظر گرفت و نشان داد که به‌مثابهٔ تعمیم اطلاعات خاص از حوزهٔ مبدأ جدا می‌شود. لیکن ژورافسکی (۱۹۹۶) به این علت که ظاهراً نمی‌توان وجه اشتراکی بین انواع گزاره‌ها بر روی محور در نظر گرفت اعتقاد دارد این فرایند را نمی‌توان با نوعی انتقال بین حوزه‌ای توضیح داد. طبق توضیحات پیشین می‌دانیم که در مدل آمیختار مفهومی فضایی به‌عنوان فضای عام وجود دارد که اشتراک دو فضا را تأمین می‌کند. بر نمودار امدک، تمامی مقوله‌های تقریب، اختصار و جزئی‌شدگی که بر اساس فرایند انتزاع لامدا شکل می‌گیرند از حوزهٔ کوچک شکل گرفته‌اند. بنابراین اگر حوزهٔ مبدأ (فضای درون دادی (۱)) را کوچکی در نظر بگیریم حوزهٔ مقصد گزاره‌های کوچک‌شده با عناصر مقدار، گسترهٔ زمانی، گسترهٔ مکانی، مقدار توصیف گزاره و محور توان منظوری خواهند بود. این‌گونه باید عنصری در فضای عام در نظر بگیریم که اشتراک این دو فضا را تأمین می‌کند. این عنصر را می‌توان «جایگیری مقیاسی»^۲ در نظر گرفت که بنا به اظهار

1. re-specification
2. scalar adjustment

کرافت^۱ و کروز^۲ (۲۰۰۴: ۴۶) یکی از انواع فرایندهای خرد تأویل است که براساس فرایند کلان برجسته‌سازی صورت می‌گیرد. از سوی دیگر چون در مدل آمیختار مفهومی ساختار مفهومی فضاها توسط دانش قالب‌بنیان تأمین می‌شود و این دانش می‌تواند بر اساس تعدادی استعاره پایه و طرح‌واره‌ها شکل گرفته باشد، می‌توان گفت دانش قالب‌بنیان مربوط به اندازه که ساختار مفهومی شبکه آمیختار مفهومی انتزاع لامدا را تأمین می‌کنند با استعاره‌های پایه‌ای چون *گزاره‌ها/ اشیاء هستند* در ارتباط است و در طرح‌واره‌های فضایی نیز طرح‌واره‌ای چون مبدأ-مسیر- مقصد وجود دارد که وجود اشیاء در آن می‌تواند طرح‌واره خاصی مانند مقیاس/ محور بسازد که نسبت‌های اشیاء را می‌توان بر آن سنجید. گزاره‌ها/ اشیاء می‌توانند بر مقیاس/ مسیر دور یا نزدیک یا بزرگ و کوچک باشند. بنابراین جایگیری مقیاسی در دو سطح بر انتزاع لامدا تأثیر دارد؛ هم از فضای عام و هم از دانش قالب‌بنیان. با نوع کمی فرایند جایگیری مقیاسی (کرافت و کروز، ۲۰۰۴) می‌توان فرافکنی این فرایند بر فرایند انتزاع لامدا را توضیح داد. حالت کمی^۳ آن، که نوعی انتزاع است، تأویل شیئی به صورت جایگیری پراکندگی ابعاد مقیاسی مکانی یا زمانی آن شیء است. با این توضیح که دو جور مقیاس کل حالت^۴ و جزء حالت^۵ برای مقیاس‌های مکانی و زمانی می‌توان در نظر گرفت. چنانچه گفته شد استعاره *گزاره‌ها/ اشیاء هستند* برای ایجاد مفهوم تقریب مؤثر است. یعنی گزاره‌های یاد شده بر محورهای فرضی مقیاسی (طرح‌واره مقیاس) قرار می‌گیرند که انتخاب‌های واژگانی خاص می‌تواند آنها را کل حالت یا جزء حالت کند. نوع زبانی که در انتزاع لامدا تعریف شده است نشان می‌دهد که باید انتزاع لامدا را x حالت در نظر گرفت که در بافت خاصی می‌تواند جزء حالت یا کل حالت باشد و بر مقیاس جایجایی نمود یابد.

مشخصاً برای شبکه آمیختار مفهومی، انتزاع لامدا، تأویلی مقیاسی است که پیش‌تر با مددگرفتن از طرح‌واره مقیاس و به کار گرفته شدن توجه شناختی، واقعیت شناختی پیدا می‌کند. یعنی در نهایت به انتقال بین حوزه‌های نیاز دارد که جایگیری مقیاسی اشتراک‌شان را تأمین می‌کند و با نگاشت گزینشی، نوع محور گزاره بر اساس انتخاب گوینده به فضای چهارم نگاشت می‌شود. هر چند انتخاب گوینده بر اساس مقوله نحوی و اطلاعات زیرمقوله‌ای آن صورت می‌گیرد. همچنین شبکه آمیختار در مورد آمیختار مفهومی از نوع ساده^۶ است. زیرا یکی از فضاها (کوچک بودن)، قالب است و فضای دوم، شامل عناصر خاص است (فوکونیه، ۲۰۰۱: ۲۴۹۸).

۵-۴-۱- تقریب/احتیاط فرازبانی

مقوله تقریب زمانی اتفاق می‌افتد که گزاره‌های درجه اول^۷ بر محور توصیف گزاره به گزاره‌های درجه دوم^۸ تبدیل شوند. گزاره درجه اول به مجموعه‌ای از قوانین صوری مورد استفاده در ریاضات، فلسفه، زبان‌شناسی و

1. Croft
2. Cruse
3. quantitative
4. coarse-grain
5. fine-grain
6. simplex
7. first-order predicate
8. second-order predicate

علوم رایانه اشاره دارد. در گزاره‌های درجه اول، متغیرها در کنار موضوع‌های غیرمنطقی به کار می‌روند. مثلاً جمله‌های "This book is red and there is a red book" یک گزاره درجه اول هستند که می‌توانند به این صورت ترجمه شوند: "There is x, such that x is book and x is red" در اینجا "There is" یک کمیت‌نما است و x یک متغیر است. اما گزاره درجه دوم به گزاره‌هایی اطلاق می‌شوند که گزاره درجه اول را به عنوان محمول دربردارند. در گزاره‌های درجه دوم به ویژگی‌ها و روابط افراد یا اشیاء پرداخته می‌شود. مثلاً جمله‌های "Red is a color" و "This book has a red color" بیانگر گزاره‌های درجه دوم هستند. زیرا رنگ (در اینجا قرمزی) ویژگی‌ای است که به کتاب نسبت داده می‌شود و به این صورت ترجمه می‌شوند: "There is x, such that x is a color and this book has x". جمله‌های تقریب فقط بر فعل، صفت و قیده‌های درجه‌پذیر اعمال می‌شود (ژورافسکی، ۱۹۹۶: ۵۵۹). نمونه‌های این دو مقوله عبارتند از: بیشترک، نگاهک، چرتک، بلندترک، خوش‌خوشک، نرم‌نرمک، بدک، قولک و مشک‌ترک که به همراه معنی قاموسی و انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» در جدول (۶) آورده شده‌اند.^۱

جدول ۶: معنی قاموسی و انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» در واژه‌هایی با معنای مرکزی «تقریب/احتیاط فرازبانی»

| واژه | معنی قاموسی | انگیزش معنایی پیوند پایه و پسوند «-ک» |
|---------|--------------------------------------|---|
| بیشترک | کمی بیشتر (انوری، ۱۳۸۲: ۱۱۵۰) | تابشش چو بتافت بیشترک جان‌ها را بخورد از بنیاد (مولانا) |
| نگاهک | نیم‌نگاه، نگاه مختصر | ... ز لطف اگر بنمایی ترجمی بر ما نگاهکی کنی از گاه گاه بابت کیست ابا ز بردن دل می کنی در این نوبت... (قصاب کاشانی) |
| چرتک | خواب بسیار کوتاه (انوری، ۱۳۸۲: ۲۳۱۳) | - |
| بلندترک | کمی بلندتر | گیسشون قد کمون رنگ شبق از کمون بلن‌ترک |

۱. تقریب و احتیاط فرازبانی در الگوی ژورافسکی (۱۹۹۶) دو مقوله جداگانه را شکل می‌دهند و تقریب لزوماً به معنای احتیاط فرازبانی نیست. در زبان فارسی با توجه به محدود بودن موارد، این دو مقوله ذیل یک دسته آورده شدند. ضمن این‌که در مواردی واژه مصغر شده بسته به بافت، می‌تواند تقریب یا احتیاط فرازبانی باشد. برای مثال بر حسب شمّ زبانی نگارندگان واژه‌هایی مثل چرتک، نگاهک، قولک، بیشترک و کمترک اگر در بافتی برای صرفاً دقیق‌تر کردن گزاره مورد بیان به کار ببرند و جهت‌گیری خاصی به سمت مخاطب برای حفظ وجهه او نداشته باشند، کارکرد تقریب را به کار برده‌اند. برای مثال: الف: الان چه کار داری؟ ب: می‌خوام یه چرتکی بزنم (با این منظور که چرتم طولانی نیست) و همین مکالمه اگر از سمت گوینده به منظور کم کردن حس اجبار روی مخاطب باشد، احتیاط فرازبانی است (به این منظور که چرت زدن من اینقدر کوتاه است که به درخواست تو که قرار است در زمانی نزدیک به این زمان انجام شود، آسیبی نمی‌رساند و قول من سرچایش است). واژه‌های تثبیت‌شده‌ای مانند نرم‌نرمک صرفاً معنایی معادل تقریب دارند.

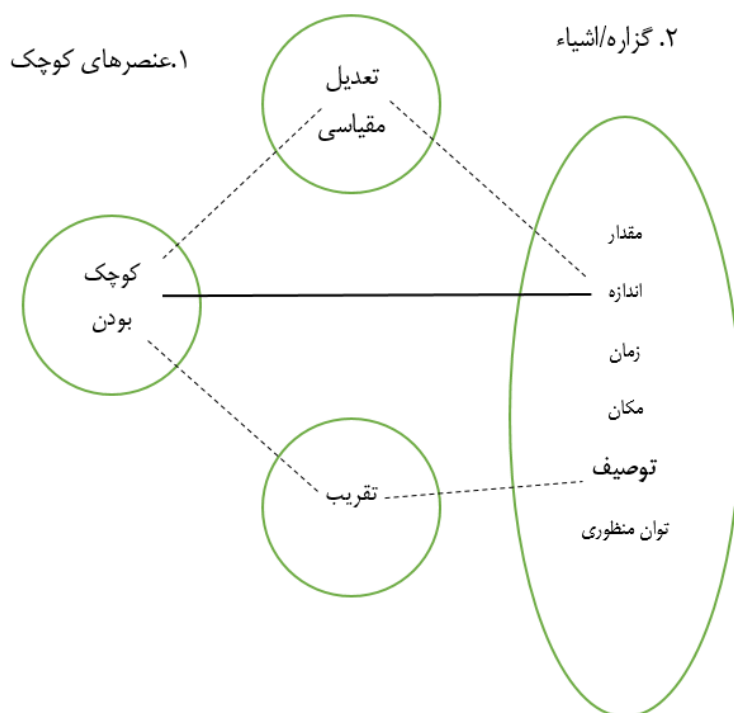
| | | |
|---|--|----------|
| از شبق مشکی‌ترک (شاملو) | | |
| ...تا به بینایی به تو آویختند خوش خوشک در خاک و خونت ریختند کیستند آن دشمنان دوستان... (ملا احمد نراقی) | آهسته (انوری، ۱۳۸۲: ۲۸۹۴) | خوش خوشک |
| من جفاکش از وفا نشکفتم ... نرم‌نرمک گویدم باز آمدی گویمش ای جان ما نشکفتم... (مولانا) | به آرامی، به آهستگی (انوری، ۱۳۸۲: ۷۹۸۳) | نرم‌نرمک |
| - | نه چندان بد، نسبتاً خوب (انوری، ۱۳۸۲: ۸۶۴) | بدک |
| - | قوی که قطعی نباشد | قولک |
| گیسسون قد کمون رنگ شبق از کمون بلن‌ترک از شبق مشکی‌ترک (شاملو) | کمی مشکی‌تر | مشکی‌ترک |

احتیاط فرازبانی حالتی است که گزاره‌های درجه دوم ماحصل تقریب گزاره‌های درجه اول به معنای مخاطب محور بسط می‌یابد. در این حالت، وندکوچک‌ساز با مفهوم تقریب گزاره‌ای، پاره‌گفتی را احتیاط‌آمیز یا محتاطانه می‌کند. در واقع همان‌طور که براون^۱ و لوینسون^۲ (۱۹۷۸) توضیح می‌دهند زمانی که نیاز به کاهش اجبار روی شنونده باشد احتیاط فرازبانی اتفاق می‌افتد یا به تعبیر لیکاف (۱۹۸۰) راه مبسوطی است برای نرم کردن توان منظوری کل پاره‌گفت است که این‌گونه مخاطب تحت اجبارهای متعارف عرف برای پاسخ‌گویی یا عدم اجابت خواسته قرار نگیرد. مسئله این است که در زبان فارسی آنچه با کاربرد کوچک‌ساز معنای تقریب را می‌رساند برای احتیاط فرازبانی نیز می‌تواند به‌کارگرفته شود. هرچند در امدک تقریب و احتیاط فرازبانی دو مقوله جدا هستند اما در زبان فارسی ضرورت‌های کاربردشناختی می‌تواند آنچه را با کوچک‌ساز تقریب شده است، به احتیاط فرازبانی تبدیل کند. ژورافسکی (۱۹۹۶: ۵۵۷) میان احتیاط تقریبی و احتیاط فرازبانی تمایزی قائل می‌شود، به این شکل که تقریب یا احتیاط تقریبی مخاطب‌محور نیست اما احتیاط فرازبانی مخاطب‌محور است از آنجا که معیار در فارسی مقوله تقریب است که می‌تواند کاربرد احتیاط فرازبانی هم داشته باشد.

از منظر آمیختار مفهومی، فضای درون‌دادی (۱)، حاوی عنصر کوچک، به فضای درون‌دادی (۲) حاوی گستره‌های گزاره‌ای به‌عنوان عناصر نگاشت می‌شود. فضای عام نیز حاوی عنصر جایگیری مقیاسی است که اشتراک دو فضای درون‌دادی را تأمین می‌کند. با تطبیق پیدا کردن دو عنصر، عنصر «کوچک کردن مقیاس گزاره» به فضای چهارم نگاشت می‌شود. با انجام نگاشت گزینشی، «توصیف گزاره درجه‌پذیر» انتخاب می‌شود. تلفیق باعث حاصل شدن «کوچک کردن مقیاس گزاره درجه‌پذیر» می‌شود و با انجام توسیع، عملیات جایگیری مقیاسی واقعی و گزاره درجه‌پذیر، مقدار کل حالت انتخاب می‌شود و معنای تقریب از منطلق نوظهور آمیزه ایجاد

1. Brown
2. Levinson

می‌شود. مشخصاً طرح‌واره خاص شده مقیاس و استعاره *گزاره/اشیاء هستند* از طریق دانش قالب‌بنیان نگاشت شده‌اند. نمودار آمیختار مفهومی مقوله تقریب در شکل (۱۰) نشان داده شده است.



شکل ۱۰: شبکه آمیختار مفهومی مقوله تقریب از انتزاع لامدا

در شکل (۱۰) عنصر برجسته در فضای درون‌دادی (۲) به این معنی است که در نگاشت‌گزینشی به فضای آمیخته نگاشت شده است.

لازم به ذکر است که برای دیگر شاخه‌های معنایی که در امدک با فرایند انتزاع لامدا پیش‌بینی شده‌اند مانند اختصار، جزئی‌شدگی و دقت داده‌های اندکی در زبان فارسی پیدا شد که نشان می‌دهد این مقوله‌ها در گذشته یا امروز چندان فراگیر نبوده‌اند. مثلاً مقوله جزئی‌شدگی، طبق تعریف به اسامی توده‌ای درجه‌پذیر اعمال می‌شود و اسمی قابل‌شمارش و جزئی‌شده می‌سازد. نمونه‌هایی چون پرک و تارک به نظر می‌آید چنین معنایی داشته باشند اما به‌صورت فراگیر «-ک» در زبان فارسی از اسم توده‌ای اسم جزئی‌شده نمی‌سازد.

۶- نتیجه‌گیری

همان‌طور که در بخش تحلیل داده‌ها نشان داده شد، معناهای مختلف پسوند کوچک‌ساز که به صورت هم‌زمانی به کار می‌روند، حاصل دگرگونی معنایی از معانی ابتدائی قدیمی پسوند در گذشته هستند که با فرایندهایی چون استعاره، تعمیم، استنباط و انتزاع لامدا ایجاد شده‌اند. توصیفات سازوکار این تغییرات گویای این مسئله بود که چرا کوچک‌ساز «-ک» در زبان فارسی دو معنای متناقض تحیب و تحقیر را به صورت هم‌زمان دارد. ژورافسکی (۱۹۹۶: ۵۶۳) ادعا می‌کند که در نهایت منشأ کوچک‌ساز به منشأ واژه/ تکواژی با معنای بچه هدایت می‌شود که حتی اگر هم به لحاظ واژگانی معنای بچه نداشته باشد به صورت کاربردشناختی با بچه تداعی می‌شود. ژورافسکی (۱۹۹۶) در رابطه با این ربط کاربردشناختی توضیح می‌دهد که اولاً شواهد بین‌زبانی به خصوص از گروهی از زبان‌های هندواروپایی نشان می‌دهند که تکواژ کوچک‌ساز در این زبان‌ها دارای کارکرد اسمی لقب خودمانی یا نام‌گذاری حیوانات خانگی بوده است که در نهایت به صورت کاربردشناختی به بچه مرتبط می‌باشد. استدلال دیگر این است مفاهیمی مانند عطف، صمیمیت و دلسوزی بسط طبیعی کوچک‌ساز به عنوان نشانگر کلام درباره‌ی یا با ربطی به بچه‌ها هستند. سوم این‌که، همین شواهد نشان می‌دهد که کاربرد کوچک‌ساز زمانی بوده که مشارک گفتمانی، موضوع بحث یا حتی موضوع فعل بچه بوده است.

نکته دیگر این‌که، «-ک» در فارسی به عنوان زبانی هندواروپایی از ko^* -ی هندواروپایی آغازی تکامل یافته است. اما این تکامل به واسطه‌ی واژه بچه بوده است. پس مطابق پیش‌بینی ژورافسکی می‌توان گفت در نسخه‌های متقدم‌تر فارسی (کنت، ۱۳۸۴؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۹)، ریشه کوچک‌ساز معنایی معادل بچه، جوان، فرزند یا پسر داشته است و معنای‌ای مانند نوع کوچک و تصغیر، پدرونامی، تحیب و تقلید بعداً تکامل یافته‌اند. بنابراین هم در سطح دگرگونی هندواروپایی به زبانی مانند فارسی، معنای کوچک‌ساز انتزاعی‌تر شده‌اند و هم در تکامل فارسی باستان به نو، این تغییر تک‌جهتی از معنای بچه/ کوچک به معنای انتزاعی‌تر تطور یافته است.

یکی دیگر از نکاتی که در رابطه با انواع مقوله‌های تکامل یافته در زبان فارسی از سرنمونه کوچک‌ساز با معنای بچه/ کوچک می‌توان در نظر گرفت، در نظر گرفتن آنها به عنوان بسط استعاری مفهوم بچه/ کوچک است. نگاشت استعاری را می‌توان نگاشت انگیخته تمام فرایندهای تکامل معنای کوچک‌ساز در نظر گرفت. همان‌طور که در تحلیل‌های مبتنی بر مدل آمیختار مفهومی نشان داده شد تمام فرایندها دارای انتقال بین‌حوزه‌ای هستند. اگر تمام استعاره/ استنباط‌های انگیخته را برای انتقال به مقوله‌های موجود در امدک تعدیل شده‌ی زبان فارسی را در نظر بگیریم معادل کردن تکامل تاریخی معنای کوچک‌ساز با بسط استعاری توجیه‌پذیر خواهد بود. بنابراین **بچه کوچک است، بچه نوع کوچکی از والدینش است و بچه کوچک بی‌اهمیت است** به عنوان استعاره‌های ساختار کوچک‌سازی هستند که مانند نظامی از استعاره‌های متعامل در استنباط و ادراک واژه‌های مشتق کوچک‌شده عمل می‌کنند. حاصل این‌که استعاره‌ای معادل «تکواژ کوچک‌شده مانند بچه کوچک X است» برای تمام مقوله‌ها فعال است. حال که متغیر- مقوله X وجه شبه است، پس با بسط استعاری مواجهیم. یعنی قیاس‌پذیری یا شباهتی وجود داشته که باعث نگاشت حوزه مبدأ بچه/ کوچک به مقوله جدید شده است. مسلماً شکل‌گیری استعاره‌های ساختار کوچک‌سازی در سایه انجام کارهای مفهومی بین‌حوزه‌ای در بافت کاربرد

زبان با ارجاع به بسته‌های مفهومی مرتبط امکان‌پذیر بوده است. زیرا تا مفهوم‌سازی برخط شکل نگیرد، سازمان‌بندی مفهومی مانند ساختار استعاره کوچک‌سازی تثبیت نمی‌شود. مسئله آخر در رابطه با کوچک‌سازها در فارسی، عملکرد آنها در مقوله تقریب/ احتیاط فرازبانی است که نشان می‌دهد کوچک‌سازها رفتاری فراشتقاقی دارند. درس‌ر و مرلینی باربارسی (۱۹۹۲: ۲۶) برای پاسخ به دلیل این رفتار وند کوچک‌ساز از نظریه تکواژ- کاربردی^۱ بهره می‌گیرند. از نظر آنها، پسوند کوچک‌ساز باید به صورت تصویر گونه‌ای نمایه عناصر ترتیبی موقعیت کلامی باشند. به عبارتی هسته‌گزینی برای کوچک‌سازها انگیزش کاربردشناختی دارد. گویندگان برای نشان‌دادن جهت احساس و استنباط خود در مرز هسته‌های نحوی که تصویر نقاط ارجاع آنها است به‌عنوان پایگاه فرود، پسوند کوچک‌ساز را می‌نشانند. این هسته نحوی که با جهت‌گیری معنای گوینده برانگیخته شده می‌تواند معادل گروه یا حتی جمله باشد.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۹). *دستور تاریخی زبان فارسی*، انتشارات سمت.
- انوری، حسن (۱۳۸۲). *فرهنگ سخن*، تهران: انتشارات سخن.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۲). *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رازی، فریده (۱۳۶۶). *فرهنگ واژه‌های سره برای واژه‌های عربی در فارسی معاصر*، نشر مرکز.
- رواقی، علی (۱۳۸۸). *فرهنگ پسوند در زبان فارسی* (بررسی دوازده پسوند)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۷). «پسوندهای تحبیبی فارسی در دوره اسلامی ۱»، *فرهنگ‌نویسی: ویژه‌نامه فرهنگستان*، ۱۳: ۳-۴۱.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۸). «پسوندهای تحبیبی در دوره اسلامی ۳»، *نامه فرهنگستان*، ۱۵: ۳-۱۶.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۸). «پسوندهای تحبیبی در دوره اسلامی ۲»، *نامه فرهنگستان*، ۱۴: ۳-۱۷.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۹). «پسوندهای تحبیبی در دوره اسلامی ۴»، *نامه فرهنگستان*، ۱۶: ۳-۲۰.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۹). «پسوندهای تحبیبی در دوره اسلامی ۵»، *نامه فرهنگستان*، ۱۷: ۳-۲۲.
- صیادکوه، اکبر و خسروپور، سعید (۱۳۹۷). «کارکرد پسوندهای «ک» و «وک» در منطقه مهارلوی شیراز»، *فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین*، ۸ (۱): ۴۱-۶۲.
- عمید، حسن (۱۳۴۲). *فرهنگ عمید*، انتشارات جاویدان.
- کاظمی، فروغ و غفوری‌صالح، گلناز (۱۳۹۷). «بررسی بینابانی وندهای مصغرساز در زبان‌های فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، فرانسه»، *رخسار زبان*، ۸۳-۱۰۵.

- کرمی، هادی و نساجیان، مینو (۱۳۹۶). «بررسی چندمعنایی پسوند «-ک» در زبان فارسی». نخستین کنگره زبان، ادبیات و زبان‌شناسی، دانشگاه خوارزمی.
- کسروی، احمد (۱۳۳۰). کافنامه، گردآوری یحیی زکاء، تهران: انتشارات نگاه دانش.
- کشانی، خسرو (۱۳۷۲). فرهنگ فارسی زانسو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کنت، گ، رونالد (۱۳۸۴). فارسی باستان: دستور زبان، متون، واژه‌نامه، ترجمه سعید عربان، تهران: پژوهشکده زبان و گویش با همکاری اداره کل امور فرهنگی.
- لاینز، جان (۱۳۹۰). درآمدی بر معنی‌شناسی زبان، ترجمه کوروش صفوی، تهران: نشر علمی.
- معین، محمد (۱۳۵۱). فرهنگ فارسی معین، انتشارات امیرکبیر.
- مقدم‌کیا، رضا و شفیعی، اکرم (۱۳۹۲). «بررسی ساختوازی و معناشناختی پسوند کوچک‌ساز «چه» در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبانی، ۴(۲): ۱۶۱-۱۸۰.
- نورانی‌نیا، ریحانه و شریفی، شهلا (۱۳۹۴). «نگاهی رده‌شناختی به پسوندهای تصغیرساز در زبان فارسی و گویش سیستانی»، سومین همایش ملی زبان‌شناسی و آموزش زبان فارسی؛ چشم‌انداز پژوهش‌های زبان در قرن ۲۱، مشهد، ۲۳۵-۲۹۴.

- Anderson, J. M (1971). *The grammar of case: Toward a localistic theory*, Cambridge: Cambridge university press.
- Bréal, M. (1921[1897]). *Essai sémantique*. Science de significations, Paris, Hachette.
- Brown, P., Levinson S.C. (1987). *Politeness: Some universals in language usage*. Cambridge: Cambridge university press.
- Brugman, C., Lakoff, G. (2006). “Radial category: Cognitive topology and radial network”, In Geeraerts, D (ed) *Cognitive linguistics: basic readings*, in Geeraerts, D, Dirven, R and Taylor J, R(eds), *Cognitive linguistics research*. Berlin: Mouton d Gruyter, 34: 109-13.
- Bybee, J., Pagliuca, W. (1987). “The evolution of future meaning. In Romat,” A, G, Carruba, O and Bernini, G (eds). *Papers from the seventh international conference on historical linguistics*. Amsterdam: Benjamins, 22-10.
- Bybee, J., Perkins, R., Pagliuca, W. (1994). *The evolution of grammar: tense, aspect and mood in the languages of the world*. Chicago: University of Chicago press.
- Coleridge. H. (1875). “On diminutives in ‘LET’”, *Transactions of the Philological Society*, 93-115.
- Croft, W. and Cruse, A. (2004). *Cognitive linguistics*, Cambridge: Cambridge University press.
- Dressler, W., Merlini Barbaresi, L. (1992). “Italian Diminutives as non-prototypical word-formation”, In Dressler and Livia Toneli (eds). *Natural morphology: Perspectives for nineties (Selected papers from the workshop at the fifth international morphology meeting)*, 21-29.
- Dressler, W., Merlini Barbaresi, L. (1994). *Morphopragmatics: Diminutives and intensifiers in Italian*, German and other languages. Berlin: Mou-ton de Gruyter.
- Evans, V., Green, M. (2006). *Cognitive linguistics: an introduction*, Edinburgh: Edinburgh University press.

- Fauconnier, G. (2001). “Conceptual blending. In Smesler”, N.J and Baltes, P.B (eds in chief). *International encyclopedia of the Social and behavioral science*. 2495-2498.
- Fauconnier, G., Turner, M. (1996). “Blending as a central process in grammar”, In Goldberg, A (eds). *Conceptual structure, discourse and language*. Stanford: California: CSLI publication, 113-130.
- Fauconnier, G., Turner, M. (2002). *The way we think: Conceptual blending and mind’s hidden complexities*, New York: Basic books.
- Givon, T. (1975). *Verbs and syntactic change: Niger-congo*, In Li. N. C (ed). Word order and word order change, Austin: University of Texas press, 47-112.
- Grady, J. (1997a). *Foundations of Meaning: Primary Metaphors and Primary Scenes*. Doctoral thesis, Linguistics Dept. University of California, Berkeley.
- Greenberg, J.H (1978). “How does a language acquire gender marker?”, In Greenberg (ed). 3: 49-82.
- Grice, P. (1975). “Logic and conversation”. In Cole, P and Morgan, J.L (eds). *Syntax and semantics: speech acts*, 3 New York. Academic press, 41-58.
- Grygiel, M (2004). “Semantic changes as a process of conceptual blending”. In *annual review of cognitive linguistics*. Amsterdam: John Benjamins. 2(1): 285-304.
- Grygiel, M. (2016). “The role inferencing in causing semantic change”. *Anuari filologia, Estudis de linguistica*, 115-130.
- Haas, M. R. (1972). *The expression of the diminutive*, In: Smith, Mary (ed.). Studies in linguistics in honour of George L. Trager. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Hasselrot, B. (1957). *Etudes sur la formation diminutive dans les langues romanes*, Uppsala: Uppsala universitet Arsskrift, 11.
- Heine, B., Claudi, U., Hunnemeyer, F. (1991). *Grammaticalization*, Chicago: University of Chicago press.
- <https://ganjoor.net>
- <https://www.farsilookup.com>
- Imani, A., Kassaei, G. (2016). *A morpho-semantic study of the diminutive suffix –ak in Persian*, New Trends and Issues Proceedings on Humanities and Social Sciences, 85-93.
- Jurafsky, D. (1996). “Universal tendencies in the semantics of diminutive”. *Language*, 72(3): 533-578.
- Karimi, A., Ansari, E., and Sadeghi Bigham, B. (2017). “Extracting an English-Persian Parallel Corpus from Comparable Corpora”. *CoRR*, abs/1711.00681.
- Lakoff, G. (1987). *Women, fire and dangerous things*, Chicago: University of Chicago press.
- Lakoff, R. (1980). “How to look as if you aren’t doing anything with words: Speech act qualifications”, *Milan: Bmpiani*, 26/27, 29-42.
- Lewis G. C. (1832) “On English Diminutives”, *The Philological Museum*, 1: 679-686.
- Munro, P. (1988). “Diminutive Syntax”, In Honor of Mary Haas, ur. William Shipley. The Hague: Mouton, 539 – 555.
- Peterson, W. (1916). “Latin diminution of adjectives”, *Classical philology*, 11: 51-426.
- Rhodes, R. (1990). “Lexical hierarchies and Ojibwa noun derivation”, In Tsohatzdis, S. L (ed). *Meaning and prototype*. London: Routledge, 58-151.
- Rosch, E. (1975). “Cognitive representation of semantic categories”. *Journal of experimental psychology: General*, 104: 192-233.

- Schneider, K, P. (2003). *Diminutives in English*. Max Niemeyer Verlag: Tübingen.
- Sweetser, E. (1990). *From etymology to pragmatics*, Cambridge: Cambridge university press.
- Traugott, E. (1982). "From propositional to textual and expressive meanings: Some semantic-pragmatic aspects of Grammaticalization", in Lehmann W.P. and Yakov, M. (eds). *Perspectives on historical linguistics*. Amsterdam: Benajamins, 71-245.
- Traugott, E. and König, E. (1991). "The semantics-pragmatics of grammaticalization revisited", *Approaches to grammaticalization*, In Traugott, E., Heine, B. (eds). Amsterdam: John Benjamins. 11: 189-218.
- Ungerer, f (2007). *Word-formation*. In Geeraertes, D and Guykens, H (eds). *The oxford handbook of cognitive linguistics*. Oxford: Oxford university press, 650-675.
- Volek, B (1987). *Emotive signs in language and semantic functioning of derived nouns in Russian*. Amesterdam: John Benjamins.
- Wierzbicka, A. (1984). "Diminutives and depreciatives: Semantic representation for derivational categories". *Quaderni di Semantica*, 5: 123-30.